

Transition from Government Oil and Gas Rents to Universal Basic Income and Economic Growth (An Interdisciplinary Approach)

Syrous Omidvar  * Assistant Professor, Faculty of Economics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract

More than 113 years have passed since the gradual formation of "oil-gas Iran" since the drilling rig in the number one well of Masjed-e-Soliman reached oil on May 25, 1908. The fact is that during this period, on the one hand, the wealth and income of natural oil and gas resources were not necessarily "fairly" distributed among all Iranians who are the main owners of these resources; on the contrary, in many cases, they have been distributed among the influential groups in the form of unjust government rents, and on the other hand, these resources have not been used as they should be in the service of the country's economic growth. Given these two facts, the two main problems of this research are: 1) Based on which value theory can the wealth and income of oil and gas resources be more fairly distributed among all Iranians? 2) How can such a fairer distribution be used to achieve high and sustainable economic growth? The research method is that by examining the basic features of common support schemes and reviewing the value bases of such schemes in the form of several theories of justice and with the pathology of those schemes, the implementation of a basic income plan (UBI) which is financed mainly through wealth and revenue from oil and gas resources, defended as a fairer and more efficient plan than current support schemes. In the following, the different methods of financing this project and the mechanisms of its impact on economic growth are examined. Finally, it is argued that during a virtuous circle, on the one hand, a "universal basic income institution" in addition to eradicating poverty, can lead to high and sustainable economic growth, and on the other hand, how this economic growth can continuously increase the amount of UBI for the current generation and future generations.

Keywords: Distributive Justice, Economic Growth, Rent, Universal Basic Income.


JEL Classification: I31 , D31 , A13

* Corresponding Author: syrous_omidvar@yahoo.com

How to Cite: Omidvar, S. (2021). Transition from Government Oil and Gas Rents to Universal Basic Income and Economic Growth (An Interdisciplinary Approach). Iranian Energy Economics, 38 (10), 11-63.



گذار از رانت‌های نفت و گاز دولتی به درآمد پایه همگانی و رشد اقتصادی (یک رویکرد بین‌رشته‌ای)

سیروس امیدوار*  استادیار گروه اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

از وقتی که در پنجم خردادماه ۱۳۸۷، مته حفاری در چاه شماره یک مسجد سلیمان به نفت رسید، بیش از ۱۱۳ سال از شکل‌گیری تدریجی «ایران نفتی - گازی» می‌گذرد. واقعیت این است که طی این مدت، از یک سو ثروت و درآمد منابع طبیعی نفت و گاز، لزوماً به نحو «عادلانه‌ای» بین همه ایرانیان که مالکان اصلی این منابع هستند توزیع نشده‌اند بلکه در بسیاری موارد به صورت انواع رانت‌های دولتی ناعادلانه، بین گروه‌های ذی‌نفوذ، توزیع شده‌اند و از سوی دیگر این منابع چنان که باید در خدمت رشد اقتصادی کشور قرار نگرفته‌اند. با توجه به این دو واقعیت، دو مسئله اساسی این پژوهش عبارتند از: (۱) بر مبنای کدام نظریه ارزشی می‌توان ثروت و درآمد منابع نفت و گاز را به نحو عادلانه‌تری بین همه ایرانیان توزیع کرد؟ (۲) چگونه می‌توان چنین توزیع عادلانه‌تری را در خدمت تحقق رشد اقتصادی بالا و پایدار قرار داد؟ روش انجام پژوهش به این صورت است که با بررسی ویژگی‌های اساسی طرح‌های حمایتی رایج و مروری بر مبنای ارزشی چنین طرح‌هایی در قالب چند نظریه عدالت و با آسیب‌شناسی آن طرح‌ها، از اجرای یک طرح درآمد پایه همگانی (UBI) که عمدتاً از طریق ثروت و درآمد منابع نفت و گاز قابل تأمین مالی است، به منزله طرحی عادلانه‌تر و کاراتر از طرح‌های حمایتی رایج دفاع می‌شود. در ادامه روش‌های مختلف تأمین مالی این طرح و سازوکارهای اثرگذاری این طرح بر رشد اقتصادی بررسی می‌شوند. سرانجام استدلال می‌شود که چگونه طی یک چرخه سعد، از یک سو، یک «نهاد درآمد پایه همگانی» علاوه بر ریشه‌کنی فقر، می‌تواند به رشد اقتصادی بالا و پایدار منجر شود و از سوی دیگر، چگونه این رشد اقتصادی می‌تواند افزایش مستمر مبلغ UBI برای نسل فعلی و نسل‌های آتی را به دنبال داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: درآمد پایه همگانی، رانت، رشد اقتصادی، عدالت توزیعی

طبقه‌بندی JEL: A13 , D31 , I31

۱. مقدمه

از وقتی که در پنجم خردادماه ۱۳۸۷، مته حفاری در چاه شماره یک مسجدسلیمان به نفت رسید، بیش از ۱۱۳ سال از شکل‌گیری تدریجی «ایران نفتی - گازی» می‌گذرد. به منظور صورت‌بندی دو مسئله اساسی این تحقیق، اشاره به سه واقعیت مهم در مورد ایران نفتی - گازی، ضروری است. اولین واقعیت این است که کشورمان از یک سو پس از ونزوئلا، عربستان و کانادا با در اختیار داشتن حدود ۱۵۸/۶۵ میلیارد بشکه مجموع ذخایر قابل استحصال نفت خام، مایعات و میعانات گازی معادل ۹ درصد ذخایر نفت خام در جایگاه چهارم جهانی قرار دارد و از دیگر سو پس از روسیه با در اختیار داشتن حدود ۳۳/۱ تریلیون مترمکعب ذخایر گاز طبیعی معادل ۱۶/۲ درصد ذخایر گاز طبیعی جهان، در جایگاه دوم قرار دارد. با برخورداری از این جایگاه جهانی، به عنوان مثال، در سال ۱۳۹۷، قریب به ۲/۹ میلیارد بشکه معادل نفت خام یعنی ۹۸/۶ درصد تولید انرژی اولیه کشور از طریق منابع نفت و گاز تأمین شد که به خوبی عمق نفوذ نفت و گاز در شریان‌های اقتصادی کشور را نشان می‌دهند.^۱

دومین واقعیت مهم که کاملاً با اولین واقعیت عجین شده است این است که طی این دوره، جنبه‌های مختلف حیات فردی و جمعی ما ایرانیان، اعم از اقتصاد، سیاست، اجتماع و فرهنگ، به شکل‌های مختلف، تحت تأثیر نفت قرار گرفته است. به ویژه نقش‌های دوگانه‌ای که نفت به عنوان طلای سیاه یا بلای سیاه در عملکرد اقتصاد کلان کشورمان ایفا کرده است، محل بحث بسیار بوده است. در حالی که قائلان به نقش طلای سیاه، بر نقش مولد درآمدهای ارزی نفتی در تأمین مالی بسیاری از طرح‌های سرمایه‌گذاری کلان کشور

۱. این آمار بر مبنای آخرین ترازنامه انرژی مربوط به سال ۱۳۹۷ است که در سال ۱۳۹۹ توسط وزارت نیرو منتشر شده است. علاوه بر سهم کلی مذکور، سهم جداگانه هریک از منابع تولید اولیه انرژی در این سال نیز حاوی اطلاعات ارزشمندی است. در این سال، نفت خام، مایعات و میعانات گازی و مواد افزودنی ۴۸/۵ درصد، گاز طبیعی ۵۰/۱ درصد، انرژی آبی، بادی و خورشیدی ۰/۳ درصد، انرژی هسته‌ای ۰/۴ درصد، منابع تجدیدپذیر ۰/۳ درصد و زغال سنگ ۰/۳ درصد این منابع را تشکیل دادند که از یک سو بیانگر آن است اولاً منابع دیگر به جز نفت و گاز چه سهم ناچیزی دارند و ثانیاً سهم گاز بیش از سهم نفت است و از این رو شاید بهتر باشد که به جای «ایران نفتی - گازی» از «ایران گازی - نفتی» سخن بگوییم. با وجود این هم به منظور رعایت اختصار و هم به پیروی از سنت رایج، غالباً از نفت سخن خواهیم گفت. تذکر این واقعیت مهم ضروری است که در اینجا فقط در مورد منابع نفت و گاز بحث می‌شود و سایر منابع طبیعی کشور که در مواردی، بسیار قابل توجه هستند بررسی نمی‌شوند.

در کنار نقش آن در تأمین انرژی بخش‌های مصرفی و تولیدی داخلی تأکید می‌کنند، قائلان به نقش بلای سیاه، نقش مخرب آن را از طریق سازوکارهایی چون ایجاد و تداوم دولتی بزرگ، رانت پرور، ناکارا و فسادزا، بیماری هلندی و نفرین منابع برجسته می‌کنند. اما این دو ارزیابی متفاوت در مورد نقش نفت در عملکرد اقتصادی کشورمان، مانع‌الجمع نیستند و می‌توان در عین پذیرش نقش مولد نفت، نقش مخرب آن بر عملکرد اقتصادی کشور را عمدتاً ناشی از تأثیر نفت بر سه متغیر اصلی اقتصاد کلان یعنی رشد، تورم و بیکاری را تأیید کرد. آمارهای ملی و بین‌المللی نشان می‌دهند که متأسفانه رشد اندک و گاهی منفی، تورم بالا، مزمن و پرنوسان و بیکاری پیدا و پنهان گسترده از جمله ویژگی‌های اساسی این عملکرد، طی قریب به نیم قرن اخیر بوده‌اند. گرچه، تاکنون برای بهبود وضعیت این سه متغیر، هم به صورت جداگانه و هم به صورت توأم، راه‌حل‌های زیادی پیشنهاد شده است اما نه تنها شاهد بهبود چندانی در وضعیت این سه متغیر نبوده‌ایم بلکه طی سالیان اخیر، بر وخامت آنها افزوده شده است.

سومین واقعیت مهم که باز هم به عملکرد اقتصادی کلان کشورمان، به‌ویژه طی دهه اخیر مربوط می‌شود، وخامت شدید وضعیت فقر و توزیع درآمد بوده است. می‌توان گفت وخامت سه متغیر رشد، تورم و بیکاری، در تعامل با فراگیری بیماری کرونا و تحریم‌های بی‌سابقه و گسترده اخیر امریکا علیه کشورمان، بیشترین نقش را در گسترش فقر داشته‌اند. به‌طوری‌که ارکان حاکمیت را به اتخاذ تصمیمات مهمی برای کاهش فقر سوق داده‌اند. همچنین ضریب جینی به منزله رایج‌ترین شاخص سنجش نابرابری درآمدی که در سال‌های ۸۹ و ۹۰ به علت آغاز پرداخت‌های قانون هدفمند کردن یارانه‌ها کاهش یافته بود، از ابتدای دهه ۹۰ رو به افزایش گذاشته است.

بنابراین اجمالاً دیده می‌شود و البته پژوهشگران پرشماری از جمله فخمی (۱۳۹۷) مفصلاً تشریح کرده‌اند که تا چه عمیقی از اقتصاد، سیاست، اجتماع و فرهنگ ما تحت تأثیر نفت و گاز بوده است. گرچه با توجه به واقعیات مذکور، در مورد ایران نفتی - گازی، مسائل بسیاری قابل طرح و بررسی هستند، در این تحقیق تلاش می‌شود از بین انبوه مسائل، به دو مسئله اساسی زیر پرداخته شود:

(۱) بر مبنای کدام نظریه ارزشی می‌توان ثروت و درآمد منابع نفت و گاز را به نحو عادلانه‌تری بین همه ایرانیان توزیع کرد؟

۲) چگونه می‌توان چنین توزیع عادلانه‌تری را در خدمت تحقق رشد اقتصادی بالا و پایدار قرار داد؟

با این مقدمه می‌توان ساختار این مقاله را به این نحو بخش‌بندی کرد. پس از مقدمه، در بخش اول با بررسی ویژگی‌های اساسی طرح‌های حمایتی رایج و با مروری بر مبانی ارزشی چنین طرح‌هایی در قالب چند نظریه عدالت و آسیب‌شناسی آن‌ها، استدلال می‌شود که طرح درآمد پایه همگانی^۱ (UBI) از طرح‌های حمایتی رایج، عادلانه‌تر و کارا تر است. در این بخش برخی انتقادات اساسی وارد بر این طرح و پاسخ‌های حامیان طرح، به همراه برخی تجارب اجرای آن نیز بررسی می‌شوند. بخش دوم به روش‌های مختلف تأمین مالی طرح اختصاص دارد. در بخش سوم سازوکارهای اثرگذاری این طرح بر رشد اقتصادی و تأثیر رشد اقتصادی بر افزایش مستمر مبلغ UBI برای نسل فعلی و نسل‌های آتی بررسی می‌شود. در بخش پایانی با جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مقاله، پیشنهادهایی برای عملیاتی شدن طرح ارائه می‌شود.

۱-۱. طرح‌های حمایتی رایج در مقایسه با درآمد پایه همگانی

در این بخش به بررسی ویژگی‌های اساسی طرح‌های حمایتی رایج، مبانی ارزشی آن‌ها، آسیب‌شناسی و مقایسه آن‌ها با طرح درآمد پایه همگانی می‌پردازیم. امر واقع این است که در مواجهه با فقر^۲ یعنی ناتوانی افراد در تأمین نیازهای اساسی‌شان که پدیده‌ای رایج در تمامی جوامع انسانی بوده است، شاهد طیفی از مواجهه‌ها بوده‌ایم. در یک سر این طیف، کسانی چون کشیش تونسنند^۳ قرار دارند که با توسل به این ایده که «قانون کمک به بینوایان، نظم و زیبایی و تقارن خدادادی طبیعت را به هم می‌زند»، گویی اساساً با کمک به فقرا چه از طرف مردم و چه از طرف دولت، مخالف بودند. در سر دیگر این طیف، فیلسوف و اقتصاددانی چون فان پاریس^۴ قرار دارد که با توسل به ایده «آزادی حقیقی برای

1. Universal Basic Income

۲. گرچه فقر می‌تواند در معانی مختلفی از قبیل فقر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ... نیز به کار رود در این تحقیق منظور از فقر، منحصراً فقر اقتصادی است. همچنین در این تحقیق تلاش شده تا به جای استفاده از کلمات مختلفی همچون بینوا، تنگدست، تهیدست، نیازمند، محتاج، مستضعف و مسکین فقط از کلمه فقیر استفاده شود.

3. Joseph Tonsend (1739-1816)

4. Van Parijs

همگان^۱، خواهان پرداخت یک درآمد پایه همگانی به تمام افراد جامعه، اعم از فقیر و غنی بوده است.

با وجود چنین مواجهه‌های مختلف با فقر، پرسش این است که اولاً چگونه می‌توان این مواجهه‌های مختلف را تبیین کرد و ثانیاً چگونه می‌توان توصیه‌های سیاستی مختلف را ارزیابی کرد؟ به عبارت دیگر در این بخش، به پرسش‌هایی از این قبیل می‌پردازیم که آیا اساساً باید به فقرا کمک کرد؟ اگر نه، چرا؟ اگر آری، چرا و چگونه؟ خواهیم دید که چگونه تلاش برای پاسخ به چنین پرسش‌هایی، ضرورتاً به بحث در مورد حقوق انسان‌ها و به‌ویژه فقرا و همچنین تکالیف افراد و دولت‌ها در قبال فقرا منجر خواهد شد اما بحث در مورد چنین حقوق و تکالیفی، ما را به سمت بررسی نظریه‌های عدالت پشتیبان این طرح‌ها سوق می‌دهد زیرا می‌توان گفت که انتظار اساسی ما از یک نظریه عدالت، تعیین حقوق و تکالیف افراد و دولت‌ها در رابطه با یکدیگر است نظریه‌های عدالتی که هم مبنای مواجهه‌های مختلف با واقعیت فقر و هم مبنای ارزیابی این مواجهه‌ها بوده‌اند.^۲

روش بررسی در این بخش به این صورت است که با استفاده از یک روش مسئله‌محور گام به گام، در گام نخست به این پرسش اساسی می‌پردازیم که آیا اساساً باید به افراد فقیر، خواه از طرف دولت و خواه از طرف دیگر افراد کمک شود؟ در گام بعد و با فرض ضرورت کمک به فقرا، این پرسش مطرح می‌شود که آیا چنین کمکی توسط دولت و از طریق اخذ مالیات اجباری مجاز است یا فقط باید از طریق کمک‌های داوطلبانه افراد و سازمان‌های خیریه باشد؟ در گام بعد با فرض ضرورت کمک دولت، به بحث در مورد پرسش‌هایی از این قبیل می‌پردازیم: کمک به فقرا با چه هدف یا اهدافی؟ چگونه باید کمک کرد؟ به چه کسانی باید کمک کرد؟ به چه میزان باید کمک کرد؟ منابع تأمین مالی چنین کمک‌هایی کدامند؟ با بررسی این پرسش‌ها و با آسیب‌شناسی طرح‌های حمایتی رایج، به این جمع‌بندی خواهیم رسید که طرح UBI شایستگی آن را دارد تا در

1. Real Freedom for All

۲. این مقاله در اساس مستخرج از طرحی پژوهشی با عنوان «امکان‌سنجی اجرای طرح درآمد پایه همگانی با تأکید بر روش‌های تأمین مالی آن در اقتصاد ایران» است که برای پژوهشکده امور اقتصادی انجام شده است. چون در آن پژوهش، مبانی طرح‌های حمایتی گزینشی رایج در قالب چند نظریه عدالت مختلف بررسی شده‌اند، در اینجا به منظور اختصار، از ذکر تفصیلی آن نظریه‌ها خودداری می‌شود. همچنین در این مقاله به امکان‌سنجی اجرای طرح از جنبه تأمین مالی طرح بسنده شده و به امکان‌سنجی جنبه‌های قانونی، سیاسی و اجتماعی پرداخته نمی‌شود.

کنار سایر طرح‌های حمایتی، بررسی و ارزیابی شود. در ادامه انتقادات وارد بر این طرح و پاسخ‌های حامیان طرح بررسی می‌شوند. همچنین به برخی تجارب اجرای این طرح البته عمدتاً در مقیاس محدود اشاره می‌شود. در پایان نیز جمع‌بندی و نتیجه‌گیری این بخش ارائه می‌شود.

۲-۱. آیا اساساً باید به افراد فقیر کمک شود؟

اگر بدون ورود به مسئله چالش‌برانگیز تعریف فقر، فرد فقیر را فردی بدانیم که به هر علتی^۱، از تأمین نیازهای اساسی خود از قبیل آب سالم، خوراک و پوشاک «کافی»، سرپناه و خدمات بهداشتی و آموزشی اولیه ناتوان است^۲، آنگاه در گام نخست می‌توان به این پرسش اساسی پرداخت که آیا اساساً باید به افراد فقیر کمک شود؟ یکی از پاسخ‌های جالب، پاسخی است که در جلد اول سرمایه آمده است. مارکس در آنجا نظر یکی از روحانیون قرن نوزدهم را در مورد تصویب قانون کمک به بینوایان در قرن ۱۸ در انگلستان ذکر می‌کند. تونسن^۳ کشیش والامقام، در رساله خود که آن را «نوشته یک خیرخواه بشر» می‌شمارد چنین می‌نویسد:

«گرسنگی نه تنها یک فشار ملایم، خاموش و مستمر است بلکه به صورت طبیعی‌ترین محرک کار، نیرومندترین زحمات را برمی‌انگیزد. ... به نظر می‌رسد که این خود یک قانون طبیعت باشد که بینوایان باید تا حدی همچنان در فقر بمانند تا بتوان کسانی را یافت تا پست‌ترین و نوکرانه‌ترین امور اجتماع به عهده آنان نهاده شود. در این صورت ذخیره

۱. مسلماً پرداختن به مسئله اساسی علل ایجاد، حفظ و تداوم فقر، یکی از مراحل ضروری شناخت پدیده فقر و مبارزه با آن است که با توجه به مسائل اساسی این تحقیق، فرصت کافی برای پرداختن به این مسئله نیست. با وجود این، در بخش آسیب‌شناسی طرح‌های حمایتی رایج، تا حدی به این مسئله اساسی پرداخته می‌شود.

۲. لازم به ذکر است که در این تحقیق، شاخص خط فقر پیشنهادی سازمان ملل، صرفاً به عنوان یک تعریف فقر مطلق یا مفرط ذکر می‌شود. سازمان ملل در نقشه راه ۲۰۳۰، ضمن معرفی ۱۷ هدف که آنها را «اهداف توسعه پایدار» نامیده است، «محو فقر در همه اشکالش و در هر جا» را اولین هدف کشورهای امضاءکننده اعلام کرده است. در این سند که کشورمان نیز آن را امضاء کرده است، درآمد روزانه کمتر از ۱/۲۵ دلار برای هر فرد، به عنوان معیار فقر مطلق یا مفرط پیشنهاد شده است. در این تحقیق، تعاریف مختلف پیشنهادی برای «خط فقر» بررسی نخواهد شد. دلیل عمده آن نیز این است که اصولاً بسیاری از حامیان UBI منکر این هستند که بتوان به نحوی «خوش‌تعریف» از چنین خطی سخن گفت و اساساً یکی از دلایل‌شان برای حمایت از UBI، ابهام اساسی در تعریف دقیق چنین خطی است.

3. Joseph Tonsend (1739-1816)

خوشبختی بشریت افزوده خواهد شد و نازک طبعان و ظرفاء نیز می‌توانند بدون مزاحمت به کاری که برای آن ساخته شده‌اند بپردازند. ... قانون کمک به بینوایان، نظم و زیبایی و تقارن خدادادی طبیعت را به هم می‌زند.» (سروش - ۱۳۶۱).

در رابطه با این نظرات تونسنند چند نکته قابل ذکر است. اولاً وی فقر را انگیزه‌ای قوی برای «تلاش مولد» می‌داند. در عین پذیرش وجود چنین انگیزه‌ای در فقرا، باید افزود که کاملاً ممکن است در جهت مخالف این انگیزه نیز، فقر باعث ایجاد چنان احساسی از ظلم و ناامیدی در فرد فقیر شود که نه تنها دست از تلاش مولد بشوید بلکه به هر تلاش نامولد و مخربی برای نجات خود از دام فقر مشبث شود. اگر فرد فقیر به این باور برسد که اولاً منابع موجود در جامعه‌اش، کاملاً برای نجات وی و دیگر فقرا از فقری انسان‌سوز کفایت می‌کند و ثانیاً افرادی در جامعه و به‌ویژه در طبقه حاکم وجود دارند که از طریق نهادهای ظالمانه مستقر، مانع رهایی وی از فقر می‌شوند، کاملاً ممکن است انگیزه‌ای قوی برای انتقام از مسببان این فقر پیدا کند. فرد فقیر معتقد به چنین باوری، بعید است بپذیرد که «قانون کمک به بینوایان، نظم و زیبایی و تقارن خدادادی طبیعت را به هم می‌زند.»!

ثانیاً می‌توان پرسید اگر تونسنند، بر حسب اتفاق، به جای آنکه کشیشی والامقام شود، فرد فقیری می‌شد باز هم چنین نگاهی نسبت به فقرا را «عادلانه» می‌دانست یا خیر؟ آیا اگر وی نیز یکی از بینوایان می‌شد، باز هم از نظر وی، قانون کمک به بینوایان، نظم و زیبایی و تقارن خدادادی طبیعت را به هم می‌زد؟! به نظر می‌رسد برای اینکه پاسخ تونسنند به این پرسش مثبت باشد، باید درکش از عدالت، نوعی «عدالت طبیعی» باشد، به این معنی که هر آنچه «طبیعت» به صورت تصادفی یا خودسرانه به افراد مختلف عطا کرده است، عین عدالت است. توسل وی به «قانون طبیعت»، می‌تواند مؤید چنین درکی از عدالت باشد.

ثالثاً شاید بتوان برای نگرانی کسانی چون تونسنند از قانون کمک به فقرا، دلیل دیگری نیز حدس زد. در پاسخ به این پرسش که چرا با وجود تأکیدات بسیار آموزه‌های مسیحیت مبنی بر کمک به فقرا، کشیشی چون تونسنند به خود حق می‌دهد تا بنویسد که «قانون کمک به بینوایان، نظم و زیبایی و تقارن خدادادی طبیعت را به هم می‌زند.»؟ راسل^۱

1. Brtrand Russell (1872-1970)

پاسخی به این صورت ارائه کرده است: «همیشه یکی از کابوس‌های اغنیاء، فراغت فقرا بوده است.» (فیلیپ فان پاریس و یانیک واندربورف^۱ - ۲۰۱۷). به عبارت دیگر، مبنای پاسخ راسل این است که نه تنها اغنیاء بلکه فقراء نیز به دلیل انسان بودن، باید از حق داشتن اوقات فراغت برخوردار باشند. البته باید افزود گرچه تونسندها با کمک دولت به فقرا مخالف بود اما با کمک اغنیاء به آنان، تحت شرایطی خاص موافق بود اما بلافاصله این پرسش مطرح می‌شود که با بهبود وضعیت فقرا، چه کسانی تن به «پست‌ترین و نوکرانه‌ترین امور اجتماع» خواهند داد؟ برای رفع این ناسازگاری ظاهری در اندیشه تونسندها می‌توان گفت که گویی وی با کمک اغنیاء به فقرا تا جایی موافق بود که تعدادی کافی از فقرا با توان جسمی کافی موجود باشند تا «بتوان کسانی را یافت تا پست‌ترین و نوکرانه‌ترین امور اجتماع به عهده آنان نهاده شود»، زیرا در غیر این صورت، ممکن است بخشی از «نازک‌طبعان و ظرفاء» مجبور شوند که بخشی از این کارهای خاص فقرا را انجام دهند. به عبارت دیگر می‌توان خواست توام تونسندها مبنی بر کمک اغنیاء و عدم کمک دولت به فقرا را به این نحو تبیین کرد که از یک طرف لازمه کمک دولت به فقرا، اخذ مالیات از ثروتمندان بود که تونسندها هم یکی از آنان بود^۲ و از طرف دیگر، کمک داوطلبانه دیگر اغنیاء به فقرا، از یک سو می‌توانست خطر شورش فقرا را کاهش دهد و از سوی دیگر، ذخیره کافی از فقرا برای انجام «پست‌ترین و نوکرانه‌ترین امور اجتماع» را حفظ کند.

در جمع‌بندی این قسمت می‌توان گفت گویی کسانی چون تونسندها به وجود یک قانون طبیعت باور دارند که تبعیت از آن عین عدالت است. طبق این درک از «عدالت طبیعی»، هر فرد در جامعه، پیشاپیش واجد جایگاهی طبیعی و بنابراین عادلانه است و تلاش وی

1. Van Parijs, P. & Vanderborght, Yannick

۲. تونسندها علاوه بر اینکه کشیش، پزشک و زمین‌شناس بود، فرزند یکی از اعضای پارلمان انگلستان نیز بود. این نکته نیز شایان ذکر است که گرچه تصویب قوانین کمک به بینوایان در انگلستان به اواخر قرن شانزدهم برمی‌گردد، وقوع انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ و اعدام لوئی شانزدهم و همسرش با گیوتین، هراسی عظیم در دل همه حکومت‌های پادشاهی اروپا ایجاد کرد. همچنین توجه کنیم که گرچه رساله تونسندها در ۱۷۸۶ یعنی سه سال قبل از وقوع انقلاب فرانسه نوشته شد اما به تعبیر مارکس، وجود «لشکر ذخیره بیکاران» که عمدتاً محصول انقلاب صنعتی و جایگزین شدن ماشین به جای نیروی کار بود، تهدیدی واقعی برای هیئت حاکمه انگلستان بود که در پارلمان مستقر بودند، تهدیدی که نیازمند «واکنش مناسب» بود قبل از آن که چیزی شبیه انقلاب کبیر فرانسه در انگلستان رخ دهد.

برای خروج از آن جایگاه، هم ظلم به خودش و هم ظلم به دیگران است. می‌توان دید که قائلان به این درک از عدالت، دانسته یا ندانسته، بیش از هر چیز خواهان حفظ وضع موجود به سود ذینفعان این وضع هستند ذینفعانی که به ظن قریب به یقین، خود نیز باید یکی از آنان باشند. همچنین می‌توان افزود که تونسنند با توسل به ایده «ذخیره خوشبختی بشریت»، به درکی از عدالت گرایش داشت که بر نوعی اصالت جمع در مقابل اصالت فرد مبتنی است به طوری که می‌توان آن را نوعی «نظریه عدالت طبیعی جمع‌گرا» دانست. می‌توان گفت که در یک مفهوم‌سازی عدالت نزد کسانی چون تونسنند، جامعه همچون کل اندامواری است که هر یک از افراد، عضوی یا سلولی از آن هستند و چون تلاش هر عضو یا سلول منفرد برای خروج از جایگاه طبیعی‌ش، به کاهش «ذخیره خوشبختی جامعه» به منزله یک کل منجر خواهد شد، باید عملی ناعادلانه ارزیابی شود. در ادامه این درک از عدالت مبتنی بر اصالت جمع، با درک‌هایی از عدالت مبتنی بر اصالت فرد که می‌توانند مبنای کمک یا عدم کمک دولت به فقرا و همچنین چگونگی کمک به آنان باشند، مقایسه می‌شوند.

۳-۱. آیا اساساً دولت باید به افراد فقیر کمک کند؟

اما اگر طبق درک شهودی بسیاری از ما از عدالت و برخلاف نظر تونسنند بپذیریم که علاوه بر افراد و سازمان‌های خیریه، دولت نیز باید به فقرا کمک کند، متفکرانی از قبیل نوزیک^۱ البته از موضعی متفاوت با موضع تونسنند، با اعطای چنین کمک‌هایی از طرف دولت مخالفت کرده‌اند. نوزیک مبنای مخالفتش را در مقدمه کتابش با عنوان بی‌دولتی، دولت و جامعه آرمانی که به نوعی چکیده کتابش نیز هست، چنین ابراز می‌کند: «افراد حقوقی دارند،^۲ در نتیجه اعمالی وجود دارند که هیچ فرد یا گروهی مجاز نیست (بدون نقض حقوقشان) بر آنان روا دارد. این حقوق به قدری قوی و پرعواقب هستند که این سؤال را مطرح می‌کنند که دولت و مقاماتش، اگر اساساً مجاز باشند، مجاز به انجام چه عملی هستند؟ حقوق فردی چه مجاللی برای دولت باقی می‌گذارند؟ ماهیت دولت، وظایف مشروع و دلایل وجودش، اگر اصولاً دلایلی موجود باشند، علاقه اصلی این کتاب هستند. همچنین طیف گسترده و متنوعی از موضوعات در جریان تحقیق ما بررسی می‌شوند.»

1. Nozick (1938-2002)

2. Individuals have rights.

«نتایج عمده ما در مورد دولت عبارتند از: یک دولت حداقلی، مقید به وظایف حمایت در مقابل اجبار، سرقت، تقلب، اجرای قراردادهای و غیره، دولتی موجه است، هر دولتی گسترده‌تر از این، از طریق اجبار افراد به انجام ندادن اعمالی معین، حقوق آنان را نقض خواهد کرد و ناموجه است و همچنین دولت حداقلی هم الهام‌بخش است و هم برحق. دو دلالت قابل توجه این که دولت مجاز نیست از ابزار زور به منظور اجبار برخی شهروندان برای امداد به دیگران، یا به منظور منع فعالیت‌هایی که افراد به مصلحت یا حمایت خودشان [می‌دانند] استفاده کند.» (نوزیک - ۱۹۷۴ - ص ix).

در مورد این دیدگاه نوزیک چه می‌توان گفت؟ همان‌طور که ملاحظه می‌شود نوزیک مقدمه کتابش را با این جمله اساسی شروع می‌کند که «افراد حقوقی دارند». از آنجا که این جمله اطلاق داشته و به صورت نامشروط بیان شده است بلافاصله این پرسش مطرح می‌شود که اگر فقرایی که آنان هم انسان هستند، به طور داوطلبانه از طرف سایر افراد جامعه حمایت نشوند، چگونه می‌توانند مشمول این حکم فراگیر نوزیک قرار گیرند که افراد حقوقی دارند؟ اگر «دولت مجاز نیست از ابزار زور به منظور اجبار برخی شهروندان برای امداد به دیگران استفاده کند»، حقوق انسانی فقرا چگونه قابل تحقق خواهد بود؟ اگر کمک به فقرا برای تحقق حقوق انسانی‌شان جز از طریق اخذ مالیات اجباری ممکن نباشد، تکلیف چیست؟ چگونه می‌توان این مشکل را اندیشه نوزیک حل کرد؟

به نظر می‌رسد که راه حل قابل قبول این باشد که باید به طریقی، حقوق افراد را رتبه‌بندی کرد تا هنگام بروز چنین تعارضاتی بتوان به راه‌حلی قابل قبول رسید. صرف اظهار اینکه «افراد حقوقی دارند» برای حل تعارضات حقوقی کافی نیست اما اگر بپذیریم که حق حیات انسان‌ها بر حق مالکیت آنان اولویت دارد، به نظر نمی‌رسد که بتوان حکم کرد که «دولت مجاز نیست از ابزار زور به منظور اجبار برخی شهروندان برای امداد به دیگران استفاده کند.»؟ البته راه دیگر برای حل این مسئله این است که بر این باور باشیم که افراد به لحاظ‌شان انسانی با هم برابر نیستند و برخی برابرتر از دیگران هستند! اما این با فلسفه اخلاقی نوزیک که عمدتاً متأثر از فلسفه کانت است، سازگار نیست. کانت با اعتقاد به اصالت فرد اخلاقی بر این باور بود که «همیشه بدان که افراد انسان [هریک فی نفسه] غایتند و از ایشان صرفاً همچون وسیله‌ای برای رسیدن به غایات خویش استفاده مکن».

بنابراین از یک طرف، طبق نظر نوزیک که «افراد حقوقی دارند.» و از طرف دیگر بر مبنای ایده کانتی فوق و این بار برخلاف نظر نوزیک می‌توان گفت که «دولت مجاز است از ابزار زور به منظور اجبار برخی شهروندان برای امداد به دیگران استفاده کند.» با وجود این باید افزود که تنها راه امداد دولت به دیگران، لزوماً نه اجبار برخی شهروندان به پرداخت مالیات بلکه در مواردی، اقدام دولت، به‌ویژه یک دولت متورم، به بازتوزیع منابع در اختیار خودش است. در مقدمه اشاره شد و در ادامه با تفصیل بیشتری بررسی خواهد شد که درآمدهای حاصل از فروش منابع طبیعی، به‌ویژه نفت و گاز و همچنین ثروتی که حاصل بیش از یک قرن استخراج و فروش این منابع بوده و اکنون در اختیار دولت قرار دارند، به اندازه‌ای هستند که فقط با استفاده از بخشی از آنها می‌توان یک درآمد پایه همگانی قابل قبول برای تمامی شهروندان کشور فراهم کرد. بنابراین کسانی که حامی اجرای طرح درآمد پایه همگانی هستند، باید به این پرسش اساسی پاسخ دهند که چرا با وجود این منابع عظیم درآمد و ثروت در اختیار دولت، دولت برای حمایت از فقرا همچنان باید به دنبال اخذ مالیات از بخش خصوصی مولد و کم‌رمق باشد؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان دو استدلال رقیب را در مقابل هم قرار داد استدلال کسانی که بر مبنای ایده کارایی خواهان اخذ مالیات کمتر از بخش خصوصی هستند و استدلال کسانی که بر مبنای ایده عدالت، خواهان اخذ مالیات از بخش خصوصی و بازتوزیع آن بین فقرا هستند. چون از یک طرف همه کشورها دارای منابع طبیعی برای تأمین مالی این طرح نیستند و از طرف دیگر، کشورهای برخوردار از این منابع طبیعی، دیر یا زود با اتمام این منابع روبه‌رو خواهند شد، ضروری است حامیان این طرح با روشن کردن دیدگاه خود در مورد دو ایده کارایی و عدالت، از خواست خود مبنی بر اخذ مالیات برای تأمین مالی این طرح، دفاع کنند. در قسمت بعد که به اهداف کمک به فقرا اختصاص دارد، نکاتی در مورد این دو ایده ذکر می‌شود و در ادامه، با بررسی بیشتر نظریه‌های عدالت، نکات تکمیلی در این مورد خواهد آمد اما قبل از آن، جمع‌بندی مطالب این قسمت.

می‌توان گفت در حالی که نظریه عدالت کسانی چون تونسنند بر اصالت جمع اخلاقی مبتنی است، نظریه عدالت نوزیک، به پیروی از کانت، بر اصالت فرد اخلاقی مبتنی است. با وجود این، به نظر می‌رسد نظر نوزیک مبنی بر اینکه دولت مجاز نیست از ابزار زور به

منظور اجبار برخی شهروندان برای امداد به دیگران استفاده کند، با مبنای اخلاقی آن ناسازگار است. در حالی که به نظر می‌رسد طبق نظریه عدالت نوزیک، نباید سقفی برای نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی وجود داشته باشد، نظریه پردازی چون رالز^۱ بر مبنای اصل تفاوت در نظریه عدالت پیشنهادی خود معتقد است که نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی تا جایی عادلانه هستند که به بهبود وضع محروم‌ترین افراد جامعه منجر شوند. در قسمت‌های بعد به نکات بیشتری در مورد نظریه رالز اشاره می‌شود.

۴-۱. چگونه باید کمک کرد؟

اگر تا این مرحله، ضرورت کمک دولت به افراد نیازمند پذیرفته شده باشد، پرسش بعدی این است که این کمک باید چگونه باشد؟ منظور این است که چون کمک به افراد نیازمند می‌تواند به سه صورت عمده کالایی، قیمتی یا نقدی باشد، کدام شیوه کمک مرجح است و چرا؟ در پاسخ می‌توان گفت که پرداخت کالایی گرچه در هنگام بروز حوادث طبیعی از قبیل سیل، زلزله و قحطی که افراد، اعم از فقیر و غنی، نیازمند کمک فوری هستند و معمولاً در چنین شرایطی، بازارها نیز کارایی چندانی ندارند، در اولویت اول قرار دارد اما در شرایط معمول، هم به دلیل هزینه بالای تدارک کالاها، هم به دلیل فساد زیاد در این شیوه کمک و از همه بالاتر، سلب حق افراد در انتخاب آزادانه نوع کالاها و خدمات مورد نیازشان، مرجح نیست.

در مورد حمایت قیمتی نیز می‌توان گفت که گرچه این نوع حمایت با هدف کاهش هزینه‌های خانوارها برای برخی کالاها و خدمات خاص، از قبیل آموزش، سلامت و برخی مواد غذایی صورت می‌گیرد ولی از آنجا که این شیوه حمایت، مستلزم دخالت دولت در فرآیند قیمت‌گذاری بازار است که معمولاً موجب تخصیص ناکارای منابع می‌شود، می‌توان گفت در اینجا نیز پرداخت نقدی بر حمایت قیمتی ترجیح دارد. البته پرسش قابل طرح در اینجا این است که آیا باید تمامی کمک‌های قیمتی موجود حذف شده و با پرداخت نقدی یکجا جایگزین شوند؟ بنرجی و همکاران^۲ (۲۰۱۹) در این مورد چنین می‌نویسند:

1. John Rawls (1921-2002)

2. Banerjee et al.

«ما به پرسش چهارمی نخواهیم پرداخت، اینکه آیا جایگزین کردن بسیاری از منابع عمده جاری در مورد هزینه‌های توسعه‌ای دولت^۱ به عنوان مثال، تغذیه، مراقبت‌های بهداشتی و آموزش با یک پرداخت نقدی، با اجازه دادن به افراد برای خرید این خدمات در بازار معقول است یا خیر؟ عمدتاً به این دلیل که در حالی که برخی کشورهای در حال توسعه از قبیل هند و پاکستان، بخش خصوصی بزرگی در حوزه سلامت و آموزش دارند، در بسیاری از کشورهای دیگر، در حال حاضر این یک گزینه نیست. در نتیجه، در حالی که می‌دانیم در برخی کشورها، بخش خصوصی واقعاً کیفیت قابل مقایسه با بخش عمومی به هزینه کمتر فراهم می‌کند، این ممکن است در جایی دیگر درست نباشد. بنابراین ما UBI را به عنوان یک مداخله ضد فقر تدریجی در نظر می‌گیریم.»

در مورد این نظر بنرجی و همکاران چند نکته قابل ذکر است. اولاً آنان با اشاره به حضور بخش خصوصی بزرگ در حوزه سلامت و آموزش در هند و پاکستان، واگذاری این خدمات به بخش خصوصی را نه تنها ممکن می‌دانند بلکه گویی با پذیرش ضرورت چنین واگذاری در این حوزه‌ها، خواهان حرکت تدریجی به سمت سازوکار بازار نیز هستند.

ثانیاً پرسش مهم در مورد سهم نسبی بخش دولتی و خصوصی در حوزه‌های مذکور این است که چگونه می‌توان بین دو سر یک طیف، یکی تأمین تمام هزینه‌های تغذیه، آموزش و بهداشت توسط دولت در کنار عدم پرداخت هیچ‌گونه یارانه‌ای و دیگری پرداخت تمام هزینه‌های این حوزه‌ها توسط خود افراد با پرداخت یک درآمد پایه همگانی، ترکیب بهینه بین این دو حالت حدی یا به قول نویسندگان، «معقول» بودن آن را مشخص کرد؟ و با

۱. روشن است که برای لفظ توسعه، معانی مختلفی پیشنهاد شده است. در این تحقیق معنای مورد نظر آمارتیا سن برای توسعه مبنا قرار گرفته است. سن در یک صورت‌بندی بدیع، پیشنهاد کرد که توسعه برحسب آزادی چنین معنا شود: «در اینجا استدلال می‌شود، توسعه می‌تواند به منزله یک فرآیند بسط آزادی‌های حقیقی که مردم را برخوردار می‌کند فهمیده شود. تمرکز بر آزادی‌های انسانی در مقابل دیدگاه‌های محدودتر توسعه، از قبیل شناسایی توسعه با رشد محصول ناخالص ملی یا با افزایش درآمدهای شخصی یا با صنعتی شدن یا با پیشرفت تکنولوژیکی یا با نوشدن اجتماعی قرار می‌گیرد. البته رشد GNP یا درآمدهای شخصی می‌توانند به منزله وسایلی برای بسط آزادی‌های برخوردار شده توسط اعضای جامعه بسیار مهم باشند اما آزادی‌ها همچنین به تعیین‌کننده‌های دیگر نیز بستگی دارند، از قبیل ترتیبات اجتماعی و اقتصادی (مثلاً تسهیلات برای آموزش و مراقبت‌های بهداشتی) همچنین حقوق سیاسی و مدنی (مثلاً آزادی برای مشارکت در بحث و بررسی دقیق عمومی). (سن، ۱۹۹۹، ص ۳)

فرض یافتن چنین ترکیب بهینه‌ای، سازوکارهای اجرایی حرکت از نظام‌های تأمین اجتماعی فعلی به سمت نظام اجتماعی مبتنی بر آن ترکیب بهینه چگونه است؟ ثالثاً به نظر می‌رسد لازم نیست چندان نگران این باشیم که در صورت برخورداری فقرا از درآمد پایه همگانی، خدمات آموزشی یا بهداشتی کافی در دسترس‌شان نباشند. توضیح مطلب به این صورت است که فرض کنیم طی چند سال آینده، بتدریج این طرح از مقبولیت بیشتری در کشورمان برخوردار شود به طوری که احتمال معقولی داده شود که این طرح طی سال‌های آینده در ایران اجرا خواهد شد. در صورت شکل‌گیری تدریجی چنین باوری، به دلیل چنین بازتوزیع درآمدی که در کشور شکل خواهد گرفت، انتظار می‌رود که بخش خصوصی در محروم‌ترین مناطق کشور، از جمله سیستان و بلوچستان، برای ارائه خدمات آموزشی و بهداشتی حضور فعال پیدا کند حتی اگر دولت همچنان بر نقش کمرنگ خود در توسعه آن مناطق مصر باشد. به عبارت دیگر، این از مواردی است که می‌توان انتظار داشت تقاضا، عرضه خود را بوجود خواهد آورد.

رابعاً نقش بخش دولتی یا به طور کلی‌تر بخش عمومی، اعم از قانون‌گذاران، دیوانسالاران و دولتمردان در مبارزه با فقر، باید با عمق بیشتری بررسی شود. اقتصاددانان قائل به نظریه انتخاب عمومی^۱ معتقدند که شاغلان بخش عمومی، لزوماً به دنبال «تحقق خیر جمعی» یا «تحقق حقوق انسانی» نیستند. به عبارت دیگر لزوماً چنین نیست که شاغلان بخش خصوصی فقط به دنبال نفع شخصی و شاغلان بخش عمومی فقط به دنبال حقوق انسانی باشند. بنابراین اگر خواهان تحقق حقوق انسانی هستیم باید بدانیم که آنان نیز همچون همه ما انسان‌ها باید تحت نظارت و کنترل باشند حتی چون منابع عمده ثروت و قدرت را در اختیار دارند و به این دلیل که بیش از دیگران در معرض وسوسه سوءاستفاده از ثروت و قدرت قرار دارند لازم است بیش از افراد عادی تحت نظارت و کنترل باشند. نگرانی در مورد چنین سوءاستفاده‌هایی نه یک امکان نظری بعید بلکه واقعیتی تجربی است که مکرراً در همه جای جهان و از جمله در ایران، تأیید شده است. تذکر این نکته ضروری است که در اینجا هدف تقبیح یا تحسین فرد یا افرادی خاص نیست بلکه تأکید بر این امر واقع مکرراً تأیید شده است که لرد اکتون مورخ و سیاستمدار انگلیسی، به صورت کوتاه و گویا آن را بیان کرده است: «قدرت به فساد گرایش دارد و قدرت مطلق، مطلقاً فاسد

می‌کند. مردان بزرگ تقریباً همیشه مردان بد هستند حتی وقتی از نفوذ و نه قدرت‌شان استفاده می‌کنند». رابرت آمون نظریه‌پرداز بازی و نوبلیست اقتصاد در حوزه نظریه بازی نیز، با تأیید واقعیتی که لرد اکتون چنین شفاف بیان کرده است، مسئله مهار قدرت و راه‌حل آن را چنین خلاصه می‌کند: «تاریخ و تجربه به ما می‌آموزند که اگر می‌خواهیم به اهداف معینی، از جمله اهداف اخلاقی، نائل شویم بهتر است اثرات انگیزه‌ای آنچه را که انجام می‌دهیم ببینیم و اگر نمی‌خواهیم افراد قدرت را برای خودشان غصب کنند، بهتر است نهادهایی بسازیم که قدرت را تا حد امکان به طور مساوی و به طور ذره‌ای بگسترانند». توزیع ثروت منابع طبیعی به صورت همگانی و مساوی، تدبیری است عقلانی برای چنین توزیع مساوی و ذره‌ای ثروت برای نیل به عدالت افزونتر. از این منظر، طرح درآمد پایه همگانی، طرحی با اهدافی فراتر از محو فقر جلوه خواهد کرد.

در جمع‌بندی این قسمت می‌توان گفت که گرچه شیوه کمک در طرح‌های حمایتی می‌تواند به صورت کالایی، قیمتی و نقدی باشد، بر مبنای حقوق انسانی و به‌ویژه حق آزادی انتخاب افراد، اولویت یا قاعده باید با شیوه پرداخت نقدی باشد و کمک کالایی یا قیمتی باید محدود به شرایط استثنایی باشد.

۵-۱. به چه افرادی باید کمک کرد؟

در این قسمت به این پرسش پرچالش می‌پردازیم که اگر ترجیح این باشد که کمک دولت به افراد به صورت نقدی باشد، چه کسانی باید مشمول چنین کمک‌هایی قرار گیرند؟ پاسخی که در ابتدا به ذهن می‌رسد و تاکنون نیز مفروض گرفته‌ایم، این است که فقرا اما بلافاصله با این پرسش دشوار مواجه می‌شویم که چگونه می‌توان فقرا یا به عبارت دیگر، افراد مستحق کمک را از غیرمستحقان تمیز داد؟

در پاسخ به این پرسش، معیارهای مختلفی برای شناسایی فقرا پیشنهاد شده است. به عنوان مثال، سازمان ملل در نقشه راه ۲۰۳۰، ضمن معرفی ۱۷ هدف که آنها را «اهداف توسعه پایدار» نامیده است، «محو فقر در همه اشکال و در هر جا» را اولین هدف خود معرفی کرده است سندی که کشورمان نیز به آن متعهد شده است. در این سند، درآمد روزانه کمتر از ۱/۲۵ دلار برای هر فرد، به عنوان معیار فقر مطلق یا شدید پیشنهاد شده است البته در مورد اینکه معادل ریالی مناسب برای چنین درآمد دلاری در کشور ما باید طبق کدام نرخ تبدیل محاسبه شود، ممکن است اختلاف نظر وجود دارد. با وجود این می‌توان

گفت که دو معیار رایج برای این منظور، قیمت دلار در بازار آزاد و قیمت دلار بر حسب برابری قدرت خرید هستند^۱. اگر قیمت دلار در بازار آزاد را حدود ۳۰۰۰۰ تومان در نظر بگیریم و برای شروع، به جای خط فقر پیشنهادی سازمان ملل، یک درآمد پایه جزئی^۲ یک دلار را مبنا قرار دهیم، در این صورت درآمد ماهیانه ۹۰۰۰۰۰ تومان برای هر فرد، یا ۳/۶ میلیون تومان برای یک خانواده ۴ نفری، می‌تواند شاخصی مقدماتی برای خط فقر محسوب شود. با خط فقر دو دلاری این مبلغ به ۷/۲ میلیون تومان افزایش می‌یابد. البته طبق برخی تخمین‌ها، خط فقر برای یک خانواده ۴ نفری در شهر تهران، ۱۰ تا ۱۲ میلیون تومان برآورد شده است. مبنا قرار دادن محاسبه بر حسب روزانه یک دلار برای هر فرد به این دلیل است که بدون ایجاد خلل در نتایج، خطوط فقر ۲ یا ۳ یا ... دلاری، سایر اعداد صرفاً ضربی از شاخص یک دلاری هستند، به‌ویژه به این دلیل که حرکت به سمت محو فقر مطلق و از آنجا به سمت محو فقر نسبی، فرآیندی تدریجی و طولانی است که با تعریف خطوط فقر مختلف در هر مرحله از این فرآیند سازگار است.

در اینجا با جمع‌بندی مطالبی که تاکنون در مورد طرح‌های حمایتی رایج گفته شد این پرسش اساسی قابل طرح است که این طرح‌ها تا چه اندازه در محو یا حداقل کاهش فقر مؤثر بوده‌اند؟ واقعیت این است که با وجود تلاش‌های بسیاری که در سراسر جهان و از جمله در ایران صورت گرفته است، آمارها در سطوح ملی و بین‌المللی نشان می‌دهند که فقر همچنان پدیده‌ای رایج در جوامع انسانی است. از این رو پرسش بعدی این است که چرا تلاش‌های فقرزدایی به اندازه کافی مؤثر نبوده‌اند؟ در قسمت بعد که به آسیب‌شناسی طرح‌های حمایتی اختصاص دارد به این پرسش اساسی پرداخته می‌شود.

۱. بدیهی است که واحد پول کشور ریال است اما در اینجا حداقل به سه دلیل، بر پرداخت درآمد پایه همگانی بر حسب ارزش دلاری تأکید می‌شود. اولاً خط فقر جهانی که از سوی سازمان ملل بر حسب دلار پیشنهاد شده است، شاخصی است که همواره سیاستگذاران و مردم را در این مورد که سطح درآمد پایه همگانی پرداختی به شهروندان ایرانی، هماهنگ با درآمد پایه همگانی در سطح جهان باشد، گوش به زنگ نگه خواهد داشت. ثانیاً قیمت دلار در ایران یکی از شاخص‌های مهم بیانگر تورم تلقی می‌شود که پرداخت نقدی بر حسب ارزش روز دلار می‌تواند تا حد زیادی، قدرت خرید مردم را حفظ کند. لازم به ذکر است که در آذر ۸۹ که پرداخت یارانه نقدی برای هر نفر ۴۵۵۰۰ تومان در ماه شروع شد، قیمت دلار کمتر از ۱۱۰۰ تومان بود که معادل بیش از ۴۰ دلار در ماه بود. این در حالی است که ارزش این پرداخت در حال حاضر، کمتر از ۲ دلار در ماه است. ثالثاً چون دولت برای تأمین مالی هزینه‌های خود، انگیزه بالایی دارد که دلار را با قیمت بالاتری در بازار آزاد به فروش برساند، این شیوه متصل کردن پرداخت درآمد پایه به قیمت دلار، انگیزه‌ای در جهت مخالف برای کاهش قیمت دلار ایجاد خواهد کرد.

2. partial basic income

۶-۱. آسیب‌شناسی طرح‌های حمایتی رایج

گرچه آسیب‌شناسی طرح‌های حمایتی یا سیاست‌های فقرزدایی می‌تواند از منظرهای مختلفی صورت گیرد اما در اینجا این آسیب‌شناسی، از منظر حامیان طرح درآمد پایه همگانی مورد نظر است. در توضیح این نوع آسیب‌شناسی ابتدا لازم است به این نکته اساسی توجه شود که در پرسش «به چه افرادی باید کمک کرد؟» این فرض مهم نهفته است که لزوماً افراد یک جامعه که می‌توان آنان را اعضای یک مجموعه محسوب کرد باید طبق معیاری به دو گروه افراز شوند: یک گروه مستحق حمایت و گروه دیگری نیاز از چنین حمایتی. به این دلیل می‌توان تمامی طرح‌های اینچینی را با وجود تفاوت‌هایی که با هم دارند، طرح‌های حمایتی «گزینشی» نامید، در مقابل طرح درآمد پایه «همگانی» که غیرگزینشی است اما حامیان UBI، طرح‌های حمایتی گزینشی را دچار چه آسیب‌هایی می‌دانند؟ آنان با تأکید بر اینکه آمد پایه، حقی همگانی و نه گزینشی است، حداقل به دو نوع آسیب در طرح‌های گزینشی اشاره می‌کنند:

(۱) وجود خطا در شناسایی و گزینش افراد

(۲) هزینه‌ها و پیامدهای این شناسایی

ابتدا به خطاهای شناسایی می‌پردازیم. در فرآیند شناسایی فقرا، دو نوع خطای رایج به نام خطای شمول^۱ و خطای عدم شمول^۲ شناسایی شده‌اند. خطای شمول یعنی فردی که مستحق کمک نیست، مشمول کمک شود و خطای عدم شمول یعنی فردی که مستحق کمک است، مشمول کمک نشود. وقوع هر دو نوع خطا زمانی فراگیرتر و مخرب‌تر می‌شود که اولاً درصد بزرگی از افراد یک جامعه نیازمند کمک باشند و ثانیاً نظام شناسایی فقرا، کارایی کمی داشته باشد. از آنجا که در حال حاضر در کشور ما، از یک سو ده‌ها میلیون نفر، یارانه دریافت می‌کنند و از سوی دیگر هنوز پایگاه‌های داده‌های درآمد افراد تکمیل نشده‌اند، احتمال بروز هر دو خطا در کشور ما بالاست.

اما حتی اگر فرض کنیم با کاراتر شدن نظام شناسایی، احتمال بروز دو خطای مذکور به سمت صفر میل کند، همچنان بر نفس وجود چنین نظام شناسایی، انتقاداتی وارد است، انتقاداتی که بر مبنای هزینه‌ها و پیامدهای این نظام شناسایی به این نحو قابل بیان هستند.

1. inclusion error

2. exclusion error

اولاً توجه کنیم که چون «خط فقر» به طور دقیق قابل ترسیم نیست، هر سطحی از درآمد که به عنوان خط فقر ترسیم شود، باعث می‌شود افراد با سطوح درآمدی «اندکی» بالای آن که از دریافت کمک محروم می‌شوند، احساس ظلم کنند. به عنوان مثال، اگر درآمد روزانه ۲ دلار برای هر فرد، معیار خط فقر قرار گیرد، فردی که درآمد روزانه اش ۲/۱ یا ۲/۲ یا ... دلار است و از دریافت کمک محروم می‌شود، چون از لحاظ تأمین نیازهای اساسی، تفاوت چندانی با فردی که در مرز خط فقر روزانه ۲ دلار قرار گرفته است ندارد، چنین فرد محروم از کمکی، احساس ظلم خواهد کرد. به عبارت دیگر، مشکل مهمی که در مورد چنین خط فقر و هر خط فقر دیگری وجود دارد این است که وقتی به عنوان مثال، خط فقر معادل روزانه ۲ دلار اعلام شد و بنابراین افراد زیر این خط مشمول کمک و افراد بالای آن، محروم از کمک شدند، آیا دسته اخیر با اجرای چنین طرحی، خود را مظلوم احساس نخواهند کرد؟ آیا این افراد با حفظ فعالیت اقتصادی خود تلاش خواهند کرد تا درآمد خود را کمتر از واقع اعلام کنند؟ یا با کاهش فعالیت مولد خود تلاش نخواهند کرد تا با کشاندن خود به زیر این خط، از این «رانت تبعیضی» برخوردار شوند؟ روشن است که برخلاف یک طرح گزینشی، در یک طرح «همگانی» اساساً چنین مشکلی بروز نخواهد کرد.

حال به هزینه‌ها و پیامدهای شناسایی پیردازیم. اولاً یکی از پیامدهای منفی کمک‌های گزینشی که لازمه یک نظام شناسایی است، مشکل بدنام‌سازی^۱ است، به این معنی است که برخی فقرا از اینکه نزد اطرافیان‌شان به عنوان فرد مستحق کمک شناخته شوند، احساس شرمساری می‌کنند و همین احساس ممکن است باعث شود تا علی‌رغم استحقاق دریافت کمک، خود را از دریافت چنین کمک‌هایی محروم کنند. علاوه بر این، گاهی اوقات شناسایی افراد مستلزم سرک کشیدن به حریم خصوصی افراد است که در تعارض با حق افراد برای داشتن حریم خصوصی است. همچنین احتمال خودسری ماموران دولتی و همچنین احتمال سوءاستفاده از نیاز افراد به منظور حامی‌پروری، در طرح‌های گزینشی در مقایسه با طرح‌های غیر گزینشی، بسیار بالاست.

ثانیاً وقتی فقر چنان گسترده شود که ۷۰ یا ۸۰ درصد افراد یک جامعه مستحق کمک شناخته شوند، نه تنها هزینه شناسایی اولیه فقرا بسیار بالاست بلکه به دلیل جابه‌جایی افراد

1. stigmatization

بین سطوح درآمدی مختلف در طول زمان، لازم است که افراد به طور ادواری نیز ردیابی شوند که باعث تحمیل هزینه‌های بیشتری بر نظام حمایتی خواهد شد.

ثالثاً حتی اگر احتمال خطاهای شمول و عدم شمول صفر باشند و مشکل بدنام‌سازی نیز ناچیز باشد، مشکل اساسی دیگری که در طرح‌های حمایتی گزینشی وجود دارد، مشروط بودن حمایت‌هاست. مثلاً یک شرط این است که وقتی درآمد فردی کمتر از خط فقر تعیین شده باشد، به عنوان فرد فقیر شناسایی شده و مستحق دریافت کمک تا رسیدن به خط فقر است. حال اگر به هر دلیلی، سطح درآمد فرد از خط فقر مفروض فراتر برود، کمک اعطایی به وی قطع خواهد شد. یا این که یک فرد بیکار، فقط تا زمانی که بیکار است، مشمول دریافت بیمه بیکاری است و در صورت یافتن شغل، از دریافت کمک محروم خواهد شد. وجود چنین شرطی باعث می‌شود که در فرد بیکار، انگیزه‌ای قوی برای عدم یافتن شغل و کسب مهارت‌های کاری، شکل گیرد. بنابراین یک پیامد نامقصود چنین حمایت مشروطی برای فرد بیکار، گرفتار شدن وی در تله بیکاری^۱ است. این مشکل که در مورد سایر کمک‌های مشروط به فقرا نیز وجود دارد تله فقر^۲ نام‌گذاری شده است. بنابراین با تلفیق این مشکل با مشکل احساس مظلومیت ناشی از محرومیت از دریافت کمکی برای افرادی که بالای خط فقر و به‌ویژه نزدیک به آن شکل می‌گیرد، می‌توان گفت افرادی که پایین «خط فقر» قرار دارند انگیزه دارند که خود را در دام فقر نگه دارند و افرادی که بالا و نزدیک آن قرار دارند، انگیزه دارند تا خود را به زیر آن خط برسانند تا از «رانت بودن زیر خط فقر» استفاده کنند و به این طریق خود را در دام فقر گرفتار کنند.

رابعاً رشد سریع تکنولوژی و اتوماسیون که هم‌اکنون یکی از علل بیکاری غیرارادی در کشورهای با درآمد بالاست و در آینده نزدیک در این کشورها تشدید خواهد شد و دیر یا زود امواج این نوع بیکاری به کشورهای با درآمد متوسط و پایین نیز خواهند رسید، یکی دیگر از دلایلی است که از سوی حامیان UBI برای ناکارایی طرح‌های حمایتی رایج ذکر می‌شود.

خامساً به دلیل آنکه در طرح‌های گزینشی فقط به بخشی از جامعه و نه همه جامعه کمک می‌شود، شاهد شکل‌گیری نوعی شکاف در جامعه خواهیم بود شکاف بین برخورداران از این نوع کمک و کسانی که باید از طریق پرداخت مالیات، بار این کمک را

1. unemployment trap

2. poverty trap

به دوش بکشند. نبود انگیزه کافی در پرداخت کنندگان مالیات، مانعی جدی بر سر راه موفقیت سیاست‌های فقرزدایی‌گزینشی است. در یک طرح UBI به دلیل برخورداری همه افراد، این مقاومت به حداقل می‌رسد، به‌ویژه توجه کنیم که برای گروه بزرگی از مالیات‌دهندگان، اجرای این طرح معادل جابه‌جایی پول از این جیب به آن جیب خواهد بود. به منظور اجتناب از چنین آسیب‌هایی است که حامیان UBI خواهان حرکت از طرح‌های گزینشی رایج به سمت یک طرح درآمد پایه همگانی هستند. دلایل مختلف آنان به طور خلاصه این است که با اجرای چنین طرحی (۱) امکان بروز خطاهای شمول و عدم شمول منتفی است (۲) چون درآمدی مساوی به همه افراد پرداخت می‌شود، مشکل دوری یا نزدیکی به خط فقر بلاموضوع می‌شود (۳) چون درآمد پایه به همه پرداخت می‌شود، مشکلات بدنام‌سازی، خودسری ماموران دولتی و حامی‌پروری تا حد زیادی رفع می‌شوند (۴) چون این درآمد به صورت نامشروط پرداخت می‌شود، نه تنها مشکل دام‌بیکاری یا دام فقر منتفی می‌شود بلکه بیکاران و فقیران انگیزه پیدا می‌کنند تا با افزایش مهارت‌های خود، در مشاغل پردرآمدتری مشغول کار شوند، همان‌طور که افراد بالای خط فقر نیز انگیزه‌ای برای کاهش تلاش خود برای برخوردار شدن از چنین حمایت‌هایی را نخواهند داشت (۵) چون درآمد پایه به همه افراد پرداخت می‌شود، هزینه‌های شناسایی اولیه و بعدی اجرای این طرح و سایر هزینه‌های دیوانسالاری در مقایسه با طرح‌های حمایتی گزینشی، در کمترین حد ممکن است (۶) همگانی بودن این طرح می‌تواند همچون یک سپر محافظ در مقابل امواج بیکاری غیرارادی ناشی از گسترش اتوماسیون عمل کند (۷) وقتی علی‌رغم وجود انبوه تفاوت‌ها بین افراد یک جامعه، همه افراد آن جامعه به تساوی تحت حمایت UBI قرار گیرند هم احساس عدالت در جامعه فراگیرتر خواهد شد و هم نیروی سیاسی بزرگی برای اجرای این طرح شکل خواهد گرفت (۸) با دریافت یک درآمد پایه، شاهد آزادسازی بخشی از زمان افراد برای کار خانگی و اجتماعی در مقابل کار مزدی خواهیم بود که می‌تواند به انباشت بیشتر سرمایه انسانی در خانواده و سرمایه اجتماعی در جامعه منجر شود.

اما آنچه از دید بسیاری از حامیان این طرح از همه این‌ها اساسی‌تر است، این است که درآمد پایه همگانی را یک «حق انسانی اساسی» می‌دانند که تأمین آن از وظایف هر حکومتی است.

۷-۱. طرح درآمد پایه همگانی طرحی در کنار سایر طرح‌های حمایتی

به این ترتیب تا این مرحله استدلال شده است که اولاً برخلاف نظر کسانی چون «تونسند» که نباید به فقرا کمک کرد اگر طبق درک شهودی خود از عدالت قائل به حقوق انسانی مساوی باشیم، باید به فقرا کمک کرد. ثانیاً برخلاف نظر کسانی چون «نوزیک» که گرچه با کمک داوطلبانه به فقرا مخالف نیستند ولی خواهان عدم دخالت دولت برای تأمین حقوق فقرا از طریق اخذ مالیات اجباری هستند چنین دخالتی ضروری است ثالثاً برای تحقق این حقوق، کاراتر آن است که چنین حمایتی به صورت نقدی باشد. رابعاً به دلیل وجود خطاهای شمول و عدم شمول، بدنام‌سازی، هزینه‌های مختلف شناسایی و ردیابی فقرا، وجود امواج بیکاری و ... استدلال شد که طرح «درآمد پایه همگانی» اگر از نظر کارایی و عدالت، قابل دفاع‌تر از سایر طرح‌های حمایتی نباشد حداقل در کنار آنها شایسته بررسی عمیق‌تر است.

البته یکی از دلایل توجه بیشتر به UBI طی دو سال اخیر، همه‌گیری ویروس کرونا در سطح جهان نیز بوده است که به دلیل آسیب دیدن بسیاری از کسب و کارها، به‌ویژه کسب و کارهای خرد، باعث دخالت گسترده‌تر دولت‌ها در سراسر جهان در جهت حمایت شده است. با وجود این باید توجه کرد که در اینجا مسئله نه نفس ضرورت حمایت بلکه بر سر نوع حمایت است. به عبارت دیگر پرسش این است که چه نوع حمایتی می‌تواند در تأمین حقوق اساسی انسان‌ها کاراتر عمل کند؟

بنابراین این پرسش برجسته می‌شود که چرا با وجودی که از معرفی ایده UBI، حداقل در کشورهای توسعه‌یافته، ده‌ها سال می‌گذرد، این طرح عمدتاً در حد یک ایده باقی مانده و فقط در زمان‌ها و مکان‌های محدودی، آن هم به صورت آزمایشی، به مرحله اجرا رسیده است؟ بخشی از پاسخ را می‌توان در انتقادات وارد بر این طرح جستجو کرد. در ادامه به اهم این انتقادات می‌پردازیم.

۸-۱. انتقادات وارد بر طرح درآمد پایه همگانی

گرچه به نظر می‌رسد تا اینجا بتوان طرح درآمد پایه همگانی را به منزله طرحی در کنار دیگر طرح‌های حمایتی در نظر گرفت اما بر این طرح نیز همچون دیگر طرح‌های حمایتی، انتقاداتی وارد شده است که اهم آنها را می‌توان چنین فهرست کرد:

۱) پرداخت چنین درآمندی به افرادی که قادر ولی مایل به کار کردن نیستند غیراخلاقی یا نامنصفانه است.

۲) اجرای این طرح به افزایش بیکاری و کاهش تولید منجر خواهد شد.

۳) منابع مالی لازم برای اجرای این طرح یا غیرقابل تأمین هستند یا فقط با خلق نقدینگی و تورم‌های بالا قابل تأمین هستند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود انتقادات مذکور را می‌توان در دو دسته انتقادات اخلاقی و اقتصادی طبقه‌بندی کرد. ابتدا به بررسی و ارزیابی انتقادات اخلاقی می‌پردازیم و در قسمت بعد انتقادات اقتصادی وارد بر طرح را که عمدتاً بر سه متغیر اصلی اقتصاد کلان یعنی رشد، بیکاری و تورم متمرکز هستند، با تأکید بر رشد اقتصادی، بررسی و ارزیابی می‌کنیم.

۹-۱. انتقادات اخلاقی وارد بر طرح درآمد پایه همگانی و دفاع حامیان طرح
گرچه در منابع مختلفی در مورد مبانی طرح درآمد پایه همگانی و به‌ویژه مبانی اخلاقی آن بحث شده است اما چون می‌توان فان پاریس فیلسوف و اقتصاددان بلژیکی را جدی‌ترین مدافع این طرح محسوب کرد، در اینجا به دلیل اهمیت تبیین مبانی این طرح و به‌ویژه مبانی اخلاقی آن، از آخرین کتاب وی که با عنوان درآمد پایه پیشنهادی بنیادی برای جامعه‌ای آزاد و اقتصادی سالم، و با مشارکت و اندربورف در سال ۲۰۱۷ منتشر شده است، به این منظور استفاده می‌شود. نویسندگان برای تشریح مبانی اخلاقی این طرح در فصل پنجم کتاب خود با عنوان «اخلاقاً قابل دفاع؟ سواری مجانی در مقابل سهم‌های منصفانه» با صورت‌بندی انتقادات اخلاقی وارد بر این طرح، چنین آغاز می‌کنند:

«از بین تمامی انتقادات به درآمد پایه، یکی بالاتر از همه قرار می‌گیرد و از نظر بسیاری، احساسی‌تر، اصولی‌تر و قاطع‌تر است. این انتقاد، به نامشروط بودنش به معنای فارغ از تعهد بودن^۱ آن مربوط می‌شود یعنی عدم الزام دریافت‌کنندگان به کار کردن یا تمایل به کار کردن. برخی می‌توانند بپذیرند که یک درآمد پایه، روش موثری برای کاهش فقر و بیکاری ارائه می‌کند، با وجود این همچنان قویاً با آن به دلیل اخلاقی مخالفت کنند. این انتقاد در دو روایت عمده ظاهر می‌شود. در یک روایت کمال‌گرا، اصل زیربنایی این است که کار بخشی از زندگی خوب است و بنابراین یک درآمد تضمین شده بدون

1. obligation-free

نوعی شرط کاری، معادل است با پاداش دادن به یک رذیلت یعنی بطالت. در روایت دیگر روایت لیبرال، اصل زیربنایی نه درباره فضیلت بلکه درباره انصاف است. آن طور که جون الستر^۱ آن را بیان می‌کند: «یک درآمد پایه نامشروط در تقابل با یک ایده عموماً پذیرفته شده عدالت قرار می‌گیرد: نامنصفانه است که افراد جسماً توانا، با کار دیگران زندگی کنند».

در رابطه با این بند چند نکته قابل ذکر است. اولاً نویسندگان با اظهار این مطلب که «اگر فرد این دیدگاه را بپذیرد، همان‌طور که ما می‌پذیریم، که شکل دادن به نهادهای اجتماعی ما نباید با درک خاصی از زندگی خوب بلکه با یک درک سازگار و معقول از عدالت هدایت شود، این روایت دوم انتقاد، بسی جدی‌تر از اولی است»، روشن می‌کنند که همان‌طور که از نظر رالز، «عدالت نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است»، از نظر آنان نیز مفهومی از عدالت هر چند مفهومی شاید اندکی متفاوت با مفهوم عدالت از نظر رالز باید مبنای شکل دادن به نهادهای اجتماعی باشد نه نوع اخلاق کاری از دید گروهی از افراد حتی اخلاق کاری مبتنی بر فضیلت کار کردن^۲. گرچه فراگیر شدن اخلاق کاری مبتنی بر فضیلت کار کردن در یک جامعه می‌تواند به تولید بیشتر و از این طریق به درآمد پایه همگانی بیشتر و پایدارتری منجر شود اما نویسندگان تصریح می‌کنند که «با وجود این هیچ‌یک از اینها توجیه نمی‌کند که ایجاد امنیت مادی اساسی، مشروط به کار کردن یا تمایل به کار کردن باشد. تحمیل چنین شرطی فقط هنگامی مشروع می‌بود که آن‌طور که روایت دوم این انتقاد اخلاقی ایجاب کرده، می‌توانست از یک درک قانع‌کننده از آنچه که انصاف ایجاب می‌کند، استخراج شود. بنابراین ما بر این روایت دوم متمرکز خواهیم شد گرچه بخش اعظم آنچه در پاسخ به آن می‌گوییم، در مورد انتقاد اول نیز به کار می‌رود».

ثانیاً نویسندگان برای تمرکز بر روایت دوم انتقاد که بر ایده عدالت مبتنی است، دو درک مختلف از عدالت که آنها را عدالت همکارانه و عدالت توزیعی^۳ می‌نامند از هم

1. Jon Elster

۲. قبلاً به جانشینی بین کار مزدی با کار بدون مزد در خانه و کار داوطلبانه در جامعه و اثرات این جانشینی بر رشد اقتصادی و انسجام اجتماعی در صورت اجرای یک طرح UBI اشاره شد. در اینجا می‌توان این پرسش را برای کسانی که نفس کار کردن را یک فضیلت اخلاقی محسوب می‌کنند مطرح کرد که آیا برای کار مزدی فضیلت بیشتری قائل هستند یا مثلاً برای کار داوطلبانه اجتماعی بدون انتظار مزد؟

3. cooperative justice and distributive justice

تفکیک کرده و درآمد پایه همگانی را که ابزار «آزادی حقیقی برای همگان» می‌دانند بر درکی از عدالت توزیعی مبتنی می‌کنند. آنان در مورد این که «نامنصفانه است که افراد جسماً توانا با کار دیگران زندگی کنند.» و زیربنای اتهام سواری مجانی که بر درکی از عدالت به منزله معامله به مثل مبتنی است، چنین می‌نویسند:

«چنین درکی به منزله درکی از عدالت همکارانه، قانع‌کننده است یعنی به منزله توصیفی از تخصیص منصفانه منافع و هزینه‌های همکاری بین شرکت‌کنندگان در نوعی سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز همکارانه. اما به منزله درکی از عدالت توزیعی، قانع‌کننده نیست یعنی به منزله توصیفی از توزیع عادلانه حقوق بر منابع، بین اعضای یک جامعه. فقط بر مبنای چنین توزیعی است که مردم می‌توانند به منظور برخورداری متقابل، وارد ترتیبات همکارانه منصفانه شوند، با مازاد همکارانه توزیع شده طبق یک معیار عدالت توزیعی. و فرد برای اینکه به بهترین نحو از انصاف یک درآمد پایه نامشروط دفاع کند، باید به درکی از عدالت توزیعی و نه عدالت همکارانه متوسل شود. ما استدلال کردیم آنچه نیاز داریم یک درآمد پایه نامشروط است، اگر آنچه به فکرش هستیم آزادی باشد، نه فقط برای قلیلی بلکه برای همگان. به این طریق به یک درک تساوی‌طلبانه از عدالت توزیعی استناد می‌کنیم که با آزادی نه به منزله قیدی بر آنچه عدالت ایجاب می‌کند مواجه می‌شود بلکه عیناً همان خمیرمایه‌ای است که عدالت متضمن توزیع منصفانه آن است. این ایجاب می‌کند که آزادی به مثابه «آزادی حقیقی»، نه فقط «آزادی صوری» تفسیر شود یعنی نه تنها متضمن حق صرف بلکه توانایی واقعی برای انجام دادن آنچه شخص ممکن است بخواهد انجام دهد است. تساوی طلب بودن در مورد آزادی حقیقی ایجاب نمی‌کند که هدف شخص باید مساوی‌سازی آن به هر هزینه‌ای باشد. نابرابری‌ها می‌توانند عادلانه محسوب شوند اگر به نفع همه حتی قربانیان آشکارشان عمل کنند. اگر این را بپذیریم، آنچه باید دنبال کنیم [فراهم کردن] بیشترین آزادی حقیقی برای افراد با حداقل [برخورداری از] آن است یعنی حداکثرسازی حداقل سطح آزادی حقیقی یا به طور دقیق‌تر، «ماکسیمین‌سازی آزادی حقیقی» یا با ابهام کمتر، «آزادی حقیقی برای همگان» (فان پاریس و واندربورف - ۲۰۱۷).

«پاسخ دادن به این چالش ما را ملزم می‌کند تا به طور دقیق‌تری مفهوم‌سازی‌مان درباره عدالت توزیعی به مثابه آزادی حقیقی برای همگان را صورت‌بندی کنیم، زیرا آزادی

حقیقی مطلوب تنبل‌ها^۱ برای گذران زمان‌شان آن طور که آنان می‌خواهند و آزادی حقیقی مطلوب دیوانگان^۲ برای خرید هر آنچه که آنان می‌خواهند در جهات مخالف سیر می‌کنند. به عبارت دقیق‌تر، آنچه مفهوم‌سازی ما درباره عدالت توزیعی ایجاب می‌کند، حداکثرسازی آزادی حقیقی نیست (گرچه ما به خاطر سهولت، استفاده از این عبارت را ادامه خواهیم داد) بلکه در عوض حداکثرسازی مواهبی است که زیربنای این آزادی را شکل می‌دهند یعنی حداکثرسازی آن چیزی که توسط افرادی که حداقل‌ها را دریافت می‌کنند، از طریق اساس مادی برای اعمال آزادی حقیقی‌شان. اما اساساً برای اکثر ما به عنوان بخشی از دریافتی‌هایمان در همه انواع روش‌ها ما به طور بسیار نامساوی از آنچه که توسط طبیعت، پیشرفت تکنولوژی، انباشت سرمایه، سازمان اجتماعی، قواعد تمدنی و غیره به طور رایگان به ما داده شده برخوردار می‌شویم. آنچه یک درآمد پایه انجام می‌دهد تضمین این است که هر فردی یک سهم منصفانه دریافت کند از آنچه امروزه هیچ‌یک از ما کاری برایش انجام ندادیم، سهم منصفانه‌ای از موهبت عظیمی که به طور بسیار نامساوی در درآمدهای ما لحاظ شده است و اگر به همه داده شود و در بالاترین سطح پایدار تثبیت شود، تضمین می‌کند افرادی که [بدون درآمد پایه] حداقل‌ها را دریافت می‌کنند، تا آنجا که شدنی است، به طور پایداری، بیشتر دریافت می‌کنند.» (فان پاریس و واندربورف، ۲۰۱۷).

بنابراین در جمع‌بندی دیدگاه فان پاریس و واندربورف در مورد طرح درآمد پایه همگانی می‌توان گفت که استدلال نهایی آنان در حمایت از این طرح، حداقل بر دو فرض اساسی، یکی اخلاقی و دیگری اقتصادی استوار است. شاید روشن‌ترین بیان این فرض اخلاقی را که از آن با عنوان «اصالت فرد اخلاقی» یاد می‌شود، کانت به این نحو صورت‌بندی کرده باشد: «همیشه بدان که افراد انسان [هر یک فی‌نفسه] غایتند و از ایشان صرفاً همچون وسیله‌ای برای رسیدن به غایات خویش استفاده مکن.» دلالت این فرض اخلاقی از یک سو برابری انسان‌ها در کرامت ذاتی است و از سوی دیگر حق هر یک از آنان در دنبال کردن اهداف خود در زندگی است که بیان دیگر آن، همان آزادی انتخاب تک تک انسان‌هاست اما لازمه این کرامت ذاتی و آزادی انتخاب، برخورداری از حداکثر آزادی حقیقی و نه حداکثر آزادی صوری است. حداکثر آزادی صوری به معنای وجود

1. Lazies
2. Crazies

حداکثر گزینه‌های ممکن پیش روی افراد است، بدون اینکه در عمل توان چندانی برای انتخاب از بین گزینه‌ها داشته باشند، عمدتاً به دلیل محرومیت از درآمد کافی.

حال در پاسخ به اینکه چگونه می‌توان از آزادی صوری به آزادی حقیقی عبور کرد، نویسندگان لازمه آن را برخورداری از یک درآمد پایه همگانی در بالاترین سطح پایدار می‌دانند. اما لازمه برخورداری از چنین درآمدی، آن هم در بالاترین سطح پایدار، اخذ مالیات از ثروتمندان و بازتوزیع آن بین افراد کمتر برخوردار است. اینجاست که آنان در پاسخ به این پرسش که مجوز اخلاقی اخذ چنین مالیاتی چیست؟ به فرض اقتصادی خود متوسل می‌شوند و آن این است که درآمد همه ما انسان‌ها و از جمله ثروتمندان، نه صرفاً محصول تلاش ما بلکه عمدتاً محصول مواهبی است که خود نقشی در ایجاد آنها نداشته‌ایم. طبیعت، پیشرفت تکنولوژی، انباشت سرمایه، سازمان اجتماعی و قواعد تمدنی از اهم این مواهب هستند که هم قبل از تولد ما وجود داشته‌اند و هم نقشی قاطع در درآمد ما دارند. از این رو بر مبنای این مفهوم‌سازی نویسندگان درباره عدالت توزیعی منصفانه به نظر می‌رسد که بخش اعظم درآمد حاصل از این میراث اجتماعی، در قالب حداکثر درآمد پایه همگانی پایدار، بین همه افراد جامعه به طور مساوی و بقیه آن بین کسانی که تلاش بیشتری برای خلق ثروت صورت می‌دهند توزیع شود. به عبارت دیگر، برخورداری همگان از یک درآمد پایه در بالاترین سطح پایدار و از این سطح به بالا، نابرابری درآمدی بر حسب میزان مشارکت افراد در خلق ثروت، آن هم به منزله نوعی پاداش برای کسانی که با تلاش بیشتر خود توانسته‌اند زمینه برخورداری همگان از چنین درآمد پایه همگانی را فراهم کنند، نتیجه منطقی مفهوم‌سازی آنان درباره عدالت توزیعی است.

در همین رابطه می‌توان افزود گرچه رالز نیز در اصل تفاوتی که اصل دوم از اصول عدالت نظریه عدالت همکارانه وی است، نابرابری‌هایی را عادلانه می‌داند که به نفع محرومترین افراد جامعه باشند و از این رو مشابه نظریه عدالت توزیعی فان پاریس است اما به نظر می‌رسد که چون از دید فان پاریس، درآمد پایه همگانی، ابزار ضروری تحقق آزادی حقیقی محسوب می‌شود، در جایگاهی والاتر از اصل تفاوت و در همان اصل اول رالز که به حقوق و آزادی‌های برابر مربوط می‌شود قرار بگیرد زیرا حقیقی اساسی است که باید همگان به تساوی از آن برخوردار باشند، همان‌طور که مثلاً آزادی اندیشه حقیقی اساسی است که همگان باید به تساوی از آن برخوردار باشند.

نکته پایانی اینکه به نظر می‌رسد می‌توان با استفاده از وضعیت فرضی اولیه حجاب جهل در نظریه رالز نیز، از طرح درآمد پایه همگانی دفاع کرد. اما چگونه؟ طبق نظریه رالز، یکی از کارکردهای اساسی اصول عدالت این است که چگونگی تقسیم خیرات اساسی^۱ را بین افراد مشخص می‌کند اما منظور از خیرات اساسی چیست؟ رالز (۱۹۷۱، ص ۳۹۶) در این مورد می‌نویسد: «افراد عاقل، صرف نظر از چیزهای دیگری که می‌خواهند، خواهان چیزهایی معین به منزله پیش‌نیازها برای پیشبرد نقشه‌های زندگیشان هستند. به فرض ثبات سایر چیزها، آنان آزادی و فرصت گسترده‌تر را بر محدودتر و سهم بزرگتری از ثروت و درآمد را بر سهم کوچکتری از آن ترجیح می‌دهند. اینکه این چیزها خوب هستند به اندازه کافی روشن به نظر می‌رسد اما من همچنین گفته‌ام که «عزت نفس و اعتماد کامل به معنای ارزش خود شخص»^۲، شاید مهم‌ترین خیر اساسی باشد و از این بیان در ارائه استدلال برای دو اصل عدالت استفاده شده است (بخش ۲۹).

بر این اساس می‌توان گفت که افراد در وضعیت اولیه حجاب جهل برای اینکه به نحوی کارا تر بتوانند خیر خود را در زندگی دنبال کنند و به‌ویژه عزت نفس خود را در جامعه حفظ کنند عزت نفسی که از نظر رالز مهم‌ترین خیر اساسی است، پس می‌توان انتظار داشت که چون از موقعیت خود در جامعه‌ای که قرار است اصول عدالت را برای تنظیم نهادهای اساسی آن انتخاب کنند، اطلاعی ندارند که مثلاً در آن جامعه فقیر یا غنی خواهند شد، می‌توان انتظار داشت تا خواهان برخورداری از درآمد پایه همگانی در بالاترین سطح پایدار، به منزله یکی از نهادهای اساسی آن جامعه باشند.

۱۰-۱. تأثیر اجرای طرح بر بیکاری و رشد اقتصادی

اکنون به ارزیابی انتقادات اقتصادی وارد بر UBI پردازیم. منتقدان این طرح، معمولاً تأثیر منفی اجرای آن را بر رشد اقتصادی، از مسیر افزایش بیکاری می‌بینند. می‌توان استدلال منتقدان را به این نحو بیان کرد که چون انگیزه اصلی افراد از کار، کسب درآمد است. دریافت یک درآمد پایه همگانی باعث می‌شود که افراد و به‌ویژه فقرا، با جانشینی فراغت به جای کار، عرضه کار خود را کاهش دهند. با انتقال منحنی عرضه کار به سمت چپ، از یک سو شاهد کاهش اشتغال و به تبع آن کاهش تولید خواهیم بود و از سوی دیگر با

1. primary goods

2. self-respect and sure confidence in the sense of one's own worth

افزایش دستمزدها، هزینه‌های تولید افزایش یافته و سود تولیدکنندگان کاهش خواهد یافت که باعث کاهش درآمد مالیاتی دولت شده و از این طریق، توان دولت برای تأمین مالی طرح‌های حمایتی و از جمله طرح درآمد پایه همگانی که عمدتاً باید از طریق درآمدهای مالیاتی تأمین شوند، کاهش خواهد یافت و از این رو می‌توان این طرح را یک طرح خودمخرب خواند.

در مقابل چنین استدلالی می‌توان به چند نکته اشاره کرد. اولاً همان‌طور که شریف‌زاده و بهرم (۱۳۹۹) اشاره می‌کنند، «اولاً انگیزه انسان از کار کردن، شامل عوامل مختلفی مانند دریافت پاداش و دستمزد، میل به شناخته شدن، اعتبار، رضایت از خویش، احساس مفید بودن، احترام به خود و جاه‌طلبی است. عرضه نیروی کار برندگان جایزه‌های بزرگ پس از دریافت جایزه حدود ۱٪ کاهش پیدا می‌کند که نشان می‌دهد یا افراد به سطح درآمدی مشخصی قانع نیستند و یا انگیزه‌های دیگری از کار کردن دارند. بنابراین بابت کاهش عرضه نیروی کار در اثر پرداخت درآمد پایه همگانی، جای نگرانی زیادی وجود ندارد. مدل‌هایی که اثر درآمد پایه بر عرضه نیروی کار را منفی تخمین زده‌اند، از داده‌های جامعی استفاده نکرده‌اند و فقط تعریف مضیق از کار (کار با پاداش) را معیار قرار داده‌اند.»

ثانیاً فرض کنیم اجرای طرح درآمد پایه همگانی باعث کاهش عرضه کار فقرا و به دنبال آن کاهش تولید شود. چنین کاهش‌ی در تولید به همراه افزایش فراغت فقر است. به عبارت دیگر، چون هنگام استخراج منحنی عرضه کار فرض می‌شود که دو متغیر اصلی تابع مطلوبیت فرد، فراغت و درآمد است و اگر علاوه بر آن بپذیریم که فرد حق دارد در مورد حداکثرسازی تابع مطلوبیت خود تصمیم بگیرد، چرا نباید فقرا همچون دیگران حق داشته باشند تا با جانشینی فراغت به جای کار، مطلوبیت خود را حداکثر کنند؟ آیا فقط ثروتمندان حق دارند از فراغت برخوردار باشند یا انسان‌های فقیر نیز باید واجد چنین حقی باشند؟ آیا فراغت حقی انسانی است یا حقی طبقاتی؟ دیدیم که فان پاریس و واندربورف (۲۰۱۷) از قول راسل نقل کردند: «همیشه یکی از کابوس‌های ثروتمندان، فراغت فقرا بوده است.» روشن است که حتی اگر صرفاً با معیار بهره‌وری به مسئله کار و فراغت فقرا بنگریم، فقرا نیز همچون سایر انسان‌ها، برای بهره‌وری بیشتر، نیازمند فراغت هستند اما بسیاری از حامیان طرح درآمد پایه همگانی، هدفی فراتر از بهره‌وری در تولید را دنبال می‌کنند. آنان خواهان آنند که نه تنها اشتغال و تولید بلکه فراتر از آن، کلیت نظام

اجتماعی در خدمت هدف نهایی تحقق حقوق مساوی انسان‌ها باشند و برخورداری از یک درآمد پایه همگانی را یک ابزار ضروری برای تحقق این هدف نهایی می‌دانند، حقوقی که به تعبیر فان پاریس و واندربورف (۲۰۱۷)، «آزادی حقیقی برای همگان» در رأس آنها قرار دارد.

ثالثاً همان‌طور که شریف‌زاده و بهرمن (۱۳۹۹) نیز به نقل از دیگران متذکر شده‌اند، کار یعنی فعالیت مولد، اختصاص به کار در قبال مزد ندارد و علاوه بر آن، کار خانگی و کار داوطلبانه اجتماعی مولد را نیز شامل می‌شود. بنابراین علاوه بر مسئله جانشینی کار و فراغت که اشاره شد، در اینجا مسئله جانشینی بین کار مزدی و کار خانگی و کار داوطلبانه اجتماعی نیز مطرح است. مطالعات زیادی که بر مبنای اجرای آزمایشی طرح درآمد پایه صورت گرفته است نشان داده‌اند که والدین و به‌ویژه مادران در صورت کسب چنین درآمدی، هم وقت آزاد شده خود را صرف تربیت بیشتر فرزندانشان می‌کنند و هم بخش عمده چنین درآمدی را صرف تغذیه، سلامت و آموزش خود و فرزندانشان می‌کنند و این همان سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی خود و فرزندانشان است نوعی از سرمایه‌گذاری که در نظریه‌های رشد اقتصادی مورد تأکید بسیار است. علاوه بر آن، قبلاً نیز اشاره شد که سرمایه‌گذاری UBI برای فرزندان، نوعی تحقق عدالت بین نسلی نیز محسوب می‌شود. در مورد کار داوطلبانه اجتماعی نیز که ممکن است با دریافت UBI، جانشین کار مزدی شود نیز می‌توان گفت که این نوع کار به تقویت سرمایه اجتماعی منجر خواهد شد که نقش موثری در بهبود عملکرد اقتصادی دارد. بنابراین جانشینی کار مزدی با کار خانگی یا کار داوطلبانه حتی در صورت وقوع، آن‌طور که برخی نگرانند، لزوماً به کاهش رشد اقتصادی منجر نخواهد شد.

رابعاً توجه کنیم که با گسترش اتوماسیون، اشتغال کامل نه ممکن خواهد بود و نه برای نیل به رشد اقتصادی ضروری. در حال حاضر نیز، بسیاری از کارهای یکنواخت خسته‌کننده توسط ماشین‌ها انجام می‌شوند و این روند نه تنها در کشورهای با درآمد بالا بلکه طی دهه‌های آتی، به تدریج در کشورهای دیگر نیز فراگیر خواهد شد و باید خود را برای عصری که در آن کار ماشین تا حد زیادی جانشین کار انسان خواهد شد، آماده کنیم. بر این اساس، بسیاری از حامیان طرح درآمد پایه همگانی، گسترش این نوع بیکاری غیرارادی را یکی از دلایل عمده حمایت از این طرح می‌دانند.

خامساً نه تنها انجام کار مزدی، کار خانگی و کار داوطلبانه اجتماعی بلکه حتی عدم انجام این کارها، نباید مجوزی برای محرومیت افراد از حق برخورداری از فراغت محسوب شود. یک پیامد اجتماعی مهم پرداخت یک درآمد پایه به همه افراد یک جامعه، صرف نظر از هر وضعیتی که در آن قرار دارند، تقویت این باور در افراد است که آنان صرفاً به دلیل انسان بودن و نه به دلیل شاغل بودن یا آمادگی برای اشتغال، ذیحق شمرده می‌شوند به طوری که بخش قابل توجهی از منابع مشاع جامعه، به صورت UBI برای رفع نیازهای اساسی همه افراد به طور مساوی توزیع خواهد شد. این به احتمال زیاد باعث ایجاد حس قدردانی در افراد شده و آنان را به انجام کار مولد بیشتر تشویق خواهد کرد که رشد اقتصادی را به دنبال خواهد داشت.

سادساً از ضرورت حق برخورداری از یک درآمد پایه مساوی برای همه افراد، نباید ضرورت تساوی درآمدی همه افراد را نتیجه گرفت. در اینجا ایده اصلی این است که نهادهای یک جامعه باید به نحوی سازماندهی شوند که مشوق همه افراد و به ویژه افراد باهوش و سخت کوش در جهت افزایش تولید و نه فعالیت‌های نامولد و بلکه مخرب باشند تا به این طریق با خلق ثروت بیشتر، امکان پرداخت درآمد پایه همگانی در بالاترین سطح پایدار فراهم شود. از این رو گرچه طراحی نهادهای تشویقی برای برخورداری شدن افراد باهوش و سخت کوش مولد ثروت از درآمد افزونتر، پاداشی برای تلاش افزونتر آنان محسوب می‌شود اما باور به «آزادی حقیقی برای همگان» به منزله یک هدف نهایی مقبول که لازمه آن برخورداری از درآمد پایه همگانی در بالاترین سطح پایدار است، به منزله قیدی بر نابرابری درآمدی در جامعه عمل کرده و به این طریق گامی اساسی در مسیر کاهش نابرابری‌های ناعادلانه خواهد بود.

اما در کنار مباحث نظری، اشاره به برخی تجارب اجرای UBI نیز ضروری است. در قسمت بعد به این موضوع می‌پردازیم.

۱۱-۱. برخی تجارب اجرای طرح درآمد پایه همگانی

مطالعات تجربی طرح‌های درآمد پایه، هم در کشورهای توسعه یافته و هم در کشورهای در حال توسعه در حال انجام است. در این قسمت به نتایج برخی تجارب اجرای این طرح‌ها در کشورهای مختلف اشاره می‌کنیم. بنرجی و همکاران (۲۰۱۹) به سه مورد از این تجارب در نامیبیا، هند و ایران اشاره می‌کنند. در حالی که این طرح در نامیبیا و هند در مناطق کاملاً

محدودی اجرا شد، در ایران در سطح ملی اجرا شده است. نویسندگان اشاره می‌کنند که اجرای طرح در نامیبیا در منطقه محدودی در فاصله زمانی ژانویه ۲۰۰۸ تا دسامبر ۲۰۰۹ باعث شد میزان فقر و سوء تغذیه کودکان کاهش و میزان فعالیت درآمدزا و حضور کودکان در مدرسه افزایش یابد. با وجود این، طرح ادامه پیدا نکرد زیرا ائتلاف حاکم بر این باور بود که دادن پول به افراد، این خطر را به دنبال دارد که آنان را تنبل بار می‌آورد. آزمایش دوم بین ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ توسط انجمن زنان خود اشتغال^۱، یک NGO هندی، در ایالت مادیا پرادش^۲ انجام شد. بیش از ۶۰۰۰ نفر در ۹ روستا، طی ۱۸ ماه، کمک‌های ماهیانه اندکی دریافت کردند. در روستاهای منتخب، کمک‌ها به هر فرد داده شد، شامل کمک‌های کمتر به کودکان. محققان نتایج برای این افراد را با نتایج در روستاهای کنترل مقایسه کردند که به صورت تصادفی از همان منطقه روستاهای مورد بررسی انتخاب شدند. آنان پیشرفت‌ها در روستاهای مورد بررسی در پس‌انداز و بدهکاری، شاخص‌های مختلف دارایی‌ها و ثروت، تغذیه کودکان و امنیت غذایی، مخارج روی بهداشت و آموزش، ثبت‌نام، حضور و عملکرد در مدارس، عرضه کار زنان و توانمندسازی زنان را گزارش کردند.

این نکته باقی می‌ماند که دیده شود این نتایج، چه تأثیر سیاستی خواهند داشت. برخی از افراد درگیر در این پروژه، آن را با اعضای دولت UPA در آن زمان، به بحث گذاشته بودند اما حزب در سال ۲۰۱۴ قدرت را واگذار کرد، اندکی بعد از این که نتایج پروژه منتشر شدند.

در سومین آزمایش مورد اشاره که به ایران مربوط می‌شود، بنرجی و همکاران (۲۰۱۹) چنین می‌نویسند: «طرح پرداخت نقدی همگانی ایران ثابت کرده است که در مقایسه، نسبتاً بادوام اما تحت فشار است. با شروع سال ۲۰۱۱، پرداخت‌ها به طور همگانی به حساب‌های بانکی فردی واریز شد که در آن سال در کل ۶/۵ درصد GDP و تقریباً ۲۹ درصد درآمد خانوار میانه محسوب می‌شد. با وجود این، دولت بعداً با تعدیل نکردن این کمک با تورم، اجازه داده است تا ارزش حقیقی این کمک کمتر از نصف شود در میان این انتقاد که این کمک‌ها، عرضه نیروی کار فقرا را کاهش می‌دهد (صالح اصفهانی و مصطفی دهنوئی، ۲۰۱۷).

1. Self Employed Women's Association (SEWA)

2. Madhya Pradesh

نویسندگان، مقاله خود را با این جملات به پایان می‌رسانند:

«البته ما در روزهای اولیه تحقیق درآمد پایه در کشورهای در حال توسعه هستیم. اولین نتایج از اولین ارزیابی آزمایشی بزرگ مقیاس، طرح دادن مستقیم پول در کنیا، به تاریخ ۲۰۱۹ هستند. این مطالعه و سایر مطالعات آتی می‌تواند حاوی درس‌های بسیاری از آزمایش‌های قبل‌تر باشند. به عنوان مثال، مفید خواهد بود که اثرات بر انواع افرادی که معمولاً در طرح‌های هدفمند ثبت‌نام نمی‌شوند به طور جداگانه برآورد شوند تا بفهمیم که این اثرات چگونه تغییر می‌کنند. با وجود این، یک درس وسیع‌تر از این آزمایش‌ها این است که بحث UBI، صرفاً بحثی در این مورد نیست که آیا کمک‌های منظم اندک، شیوه مؤثری برای نیل به یک هدف سیاستی هستند یا خیر. این بیشتر بحثی است در مورد نوع جامعه‌ای که مردم می‌خواهند (و رأی می‌دهند تا) چگونه به آنجا برسند.»

درباره مطالعات تجربی در مورد UBI و به طور کلی‌تر در مورد مقاله بنرجی و همکاران (۲۰۱۹) چند نکته قابل ذکر است. اولاً علاوه بر مطالعات ذکر شده در این مقاله، مطالعات تجربی بسیاری چه در کشورهای توسعه‌یافته و چه در کشورهای در حال توسعه انجام شده است که مخزن بزرگی از اطلاعات را در اختیار ما قرار می‌دهند.

ثانیاً جالب است که گویی آخرین جمله مقاله بنرجی و همکارانش به نحوی، پاسخی به اولین جمله مقاله ایشان است یعنی این پرسش اساسی که: «آیا کشورهای در حال توسعه باید به همه شهروندانشان پول کافی برای زندگی بدهند؟». به نظر می‌رسد آنچه تعیین‌کننده پاسخ این پرسش اساسی است، پاسخی که مستقل از توسعه‌یافته یا در حال توسعه بودن یک کشور است بیش از آن که از نتایج مطالعات تجربی قابل استخراج باشد، به تصور مردم آن کشور از یک جامعه عادلانه، مربوط می‌شود که عمدتاً به این مربوط می‌شود که چه درک‌هایی از عدالت در آن جامعه جاری است و توزیع قدرت در آن جامعه، بین حامیان این درک‌های مختلف عدالت چگونه است. به عنوان مثال، این که پرداخت UBI باعث کاهش عرضه نیروی کار فقرا می‌شود یا نمی‌شود، مسئله‌ای کاملاً تجربی است که در آزمایش‌های مختلف، پاسخ‌های کم یا بیش متفاوتی یافته است اما حتی به فرض اینکه پرداخت UBI باعث کاهش عرضه کار فقرا شود، اگر مردم جامعه‌ای بر این باور باشند که برخورداری از چنین درآمدی یک حق انسانی اساسی است همان‌طور که برخورداری فقرا از فراغت همچون برخورداری اغنیا از آن، پرسش این است که آیا کاهش عرضه کار فقرا با پرداخت UBI، تأثیری بر باور این مردم به چنین حقوقی خواهد داشت؟

ثالثاً ممکن است گفته شود که «بخش اعظم مخارج توسعه روی موضوعاتی از قبیل تغذیه، سلامت و آموزش هزینه می‌شوند.» مخارجی که نهایتاً در خدمت کمک به فقراست اما کاملاً روشن است که به دلیل بروز فسادهای مختلفی که از مرحله اول تصمیم به تخصیص مخارج تا مرحله آخر برخوردار شدن فقرا از این مخارج ممکن است رخ دهد، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه غالباً سهم کمی از این مخارج توسعه‌ای، نصیب فقرا می‌شود اما حتی اگر مخارج توسعه‌ای به درستی تخصیص یابند، «ممکن است اولویت‌های مردمی که، قصد، کمک به آنان است باشند یا نباشند. بخشی از این واقعیت به این دلیل است که بسیاری از مالیات‌دهندگان در هر دوی کشورهای ثروتمند و فقیر که در نهایت برای این برنامه‌ها پرداخت می‌کنند، همچنین بسیاری از کسانی که آنها را اجرا می‌کنند، نگرانند که آیا آنان صرفاً پول را می‌پردازند و بعد دریافت‌کنندگان، آن را در راه‌هایی استفاده می‌کنند که آنان دوست ندارند. در بدبینانه‌ترین پیش‌بینی‌ها، آنان ممکن است به این پرداخت‌ها وابسته شوند یا آنها را روی الکل، عیاشی یا سایر نیازهای بیهوده تلف کنند. در این صورت به طور عملگرایانه‌ای، دلیل له یا علیه UBI باید شامل شواهد در مورد اینکه چگونه این پول هزینه می‌شد نیز باشد.» (بنرجی و همکاران، ۲۰۱۹). مجدداً دیده می‌شود که نویسندگان مقاله پیش از آنکه UBI را یک حق انسانی اساسی، به‌ویژه برای فقرا محسوب کنند نگران نگرانی‌های مالیات‌دهندگان و سیاستگذاران در مورد نحوه هزینه «کمک‌هایشان» هستند! آیا به همین میزان هم نگرانی در مورد الکی یا عیاش بودن اغنیا نیز وجود دارد؟ پاسخ منفی است و ظاهراً ریشه این پاسخ منفی نیز در این است که UBI، نه حق انسانی فقرا بلکه صدقه‌ای است که از سوی مالیات‌دهندگان یا مجریان دولتی به فقرا داده می‌شود!

۱-۱۲. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری بخش اول

در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مطالب این بخش می‌توان گفت که در مواجهه با پدیده فقر، شاهد طیفی از مواجهه‌ها در جوامع انسانی بوده‌ایم. این مواجهه‌های مختلف را می‌توان بر حسب باور به نظریه‌های مختلف عدالت، تبیین کرد.^۱ بر این اساس اجمالاً به چند نظریه

۱. البته روشن است که در کنار عدالت‌خواهی، خودخواهی، اعم از خودخواهی فردی یا گروهی، ما انسان‌ها نیز سهم مهمی در تبیین رفتار ما در حوزه‌های مختلف و از جمله نحوه مواجهه ما با فقر دارد که در اینجا مجال بررسی آن نیست. در مورد اهمیت خودخواهی در کنار عدالت‌خواهی در تبیین رفتار انسانی، در مقاله «تبیین اقتصادی - فلسفی از جایگاه خودخواهی و عدالت‌خواهی در نظریه مصرف‌کننده از منظر نظریه عدالت رالز» نکاتی را ذکر کرده‌ام. (فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال هفدهم، شماره ۶۷).

عدالت اشاره شد که عبارتند از: نظریه عدالت طبیعی جمع‌گرای تونسند، نظریه عدالت طبیعی فردگرای نوزیک، عدالت همکارانه رالز و عدالت توزیعی پاریس. طبق نظریه عدالت طبیعی جمع‌گرای تونسند، چون واحد اخلاقاً ارزشمند، نه تک تک افراد سازنده یک جامعه بلکه موجودی انتزاعی به نام جامعه است که گویی ارزش اخلاقی افراد در آن مضمحل شده است مجال چندانی برای تعریف حقوق فردی افراد و به‌ویژه حق برخورداری از یک درآمد پایه همگانی باقی نمی‌ماند. از این رو طبق شهود اخلاقی بسیاری از ما انسان‌ها، می‌توان نظریه عدالت طبیعی فردگرای نوزیک را که بر این گزاره اخلاقی مبتنی بر اصالت فرد بنا شده است که «افراد حقوقی دارند.» نسبت به نظریه عدالت طبیعی جمع‌گرای تونسند، گامی به پیش دانست اما برای تجویز دخالت دولت در تدوین و اجرای سیاست‌های فقرزدایی و به‌ویژه طرح درآمد پایه همگانی، نیازمند نظریه عدالتی هستیم که بر مبنای آن، فرمان «طبیعت» معیار نهایی قضاوت در مورد حقوق و تکالیف انسان‌ها قرار نگرفته باشد بلکه انسان‌ها با رها کردن چنگال ذهنشان از ایده «عدالت طبیعی»، به چنان ایده‌ای از عدالت برسند که لازمه تحقق عدالت را طراحی و اجرای «نهادهای عادلانه» بدانند نهادهایی که در مواردی بر خلاف فرمان طبیعت هستند. رالز در نظریه عدالت خود، این تقابل بین طبیعت و نهادهای عادلانه را چنین تصریح می‌کند:

«توزیع طبیعی نه عادلانه است و نه ناعادلانه، همان‌طور که ناعادلانه نیست که افراد در جامعه‌ای در موقعیت خاصی به دنیا بیایند. این‌ها صرفاً امور واقع طبیعی هستند. آنچه عادلانه و ناعادلانه است شیوه‌ای است که نهادها با این امور واقع مواجه می‌شوند. جوامع اشراف‌سالار و کاستی، ناعادلانه هستند زیرا آنها این حوادث تصادفی را اساس انتساب برای برخورداری ساختن طبقات اجتماعی بیش یا کم بسته و ممتاز قرار می‌دهند. ساختار اساسی این جوامع این خودسری موجود در طبیعت را لحاظ می‌کند. اما هیچ ضرورتی برای انسان‌ها وجود ندارد که خود را تسلیم این حوادث تصادفی کنند. نظام اجتماعی یک نظم تغییرناپذیر فراتر از کنترل آدمی نیست بلکه الگویی از عمل انسانی است. در عدالت به مثابه انصاف، انسان‌ها توافق می‌کنند تا در سرنوشت یکدیگر سهیم شوند. آنان در طراحی نهادها متعهد می‌شوند تا خودشان را در اختیار تصادفات طبیعت و وضعیت اجتماعی قرار دهند فقط هنگامی که انجام چنین کاری به خیر عموم باشد. این دو اصل [عدالت] شیوه منصفانه‌ای برای مواجهه با خودسری شانس هستند و در حالی که بدون تردید از جنبه‌های دیگر ناقص هستند، نهادهایی که این اصول را تأمین کنند عادلانه هستند.» (رالز، ص ۱۰۲).

بر مبنای چنین درکی از عدالت است که طراحی و اجرای «نهاد درآمد پایه همگانی» امکان‌پذیر خواهد شد، به‌ویژه آن که رالز طبق اصل تفاوت در نظریه عدالت خود بر این باور بود که نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی تا جایی عادلانه هستند که به بهبود «وضع» محرومترین افراد جامعه منجر شوند. و روشن است که در این میان، وضع درآمدی فرد، از اهم متغیرهای مؤثر بر وضع یک فرد است. با وجود این، رالز در دو اصل پیشنهادی خود، «حقوق و آزادی‌های اساسی مساوی» را بر اصل دوم که شامل اصل تفاوت بود، مقدم می‌دانست. می‌توان گفت تلاش فان پاریس مبنی بر اینکه اولاً «آزادی حقیقی برای همگان» را باید در رأس نظام ارزشی یک جامعه قرار داد و ثانیاً اجرای یک درآمد پایه همگانی، ابزار ضروری برای تحقق این ارزش است، تلاشی است در جهت سازگار کردن نظریه عدالت توزیعی مورد نظر خود با نظریه عدالت رالز به منزله یک نظریه عدالت همکارانه.

با این جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مبنی بر ارزشمند بودن اجرای یک طرح درآمد پایه همگانی، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که تا چه حد اجرای چنین طرحی در کشور ما عملاً امکان‌پذیر است. در بخش بعد به بررسی این پرسش می‌پردازیم.^۱

۲. روش‌های مختلف تأمین طرح درآمد پایه همگانی در اقتصاد ایران

حتی اگر بپذیریم که طرح UBI بر تمامی طرح‌های حمایتی گزینشی رایج، برتری دارد، ممکن است گفته شود که چون کشور ما به منزله یک کشور «در حال توسعه» که از سویی تحت شدیدترین تحریم‌های بین‌المللی قرار دارد و از سوی دیگر با کسری بودجه‌های

۱. البته روشن است که تأکید بر عدالت، به هیچ وجه اختصاصی به فیلسوفان غربی ندارد. در نامه‌ای که ۴۰ نفر از محققان کشورمان در بهمن‌ماه ۱۳۹۷ منتشر کردند، دلیل اصلی دفاع خود را از پرداخت درآمد پایه همگانی، تأمین عدالت ذکر کرده‌اند گرچه بر ملاحظه کارایی نیز تأکید کردند. آنان بیانیه خود را با چنین شروع می‌کنند: «عدالت یکی از آرمان‌های انقلاب اسلامی بود اما با وجود تلاش‌های فراوان، نسبت به آنچه در نظر داشتیم، در زمینه عدالت عقب مانده‌ایم». ریشه ناکامی در عدالت اقتصادی را می‌توان در نوع سیاست حمایتی مان یافت. در این چهل ساله، شالوده سیاست‌های حمایتی دولت، حمایت از مصرف‌کنندگان از طریق عرضه کالا با قیمت‌های یارانه‌ای و تعیین دستوری قیمت بوده است تخمین‌های مختلف، یارانه پنهان در قیمت حامل‌های انرژی را بین ۶۰۰ تا ۹۰۰ هزار میلیارد تومان در سال اعلام کرده‌اند که معادل روزی ۲ تا ۳ دلار یارانه پنهان برای هر ایرانی است لیکن یارانه پنهان، یکسان توزیع نمی‌شود. ساکنین شهرهای بزرگ مثل تهران، چندین برابر حاشیه‌نشینان، کارگران ساده و روستاییان از یارانه پنهان بهره می‌برند.»

عظیم مواجه است. از نظر مالی چنین طرحی امکان اجرا را حداقل در شرایط فعلی ندارد. از این رو در این بخش روش‌های مختلف تأمین مالی این طرح بررسی می‌شوند.

۱-۲. نظام مالیاتی به منزله ابزاری برای تأمین مالی طرح

در اکثر مطالعات مربوط به تأمین مالی UBI، مالیات البته به شرط انجام برخی اصلاحات اساسی در نظام مالیاتی، به عنوان منبع اصلی تأمین مالی این طرح معرفی شده‌اند. ابتدا برای اینکه روشن شود نظام مالیاتی فعلی کشورمان، توان تأمین مالی این طرح را ندارد، به یک محاسبه ساده توجه کنیم. فرض کنیم برای شروع اجرای UBI، بخواهیم با آغاز قرن پانزدهم شمسی به هر فرد از جمعیت ۸۵ میلیونی کشور، روزانه معادل ارزش بازاری در حد یک دلار، درآمد پایه همگانی پرداخت شود.^۱ هزینه اجرای این طرح که بالغ بر ۳۱/۰۲۵ میلیارد دلار است، با احتساب قیمت دلار ۳۰۰۰۰ تومان در بازار آزاد، حدود ۹۳۰ هزار میلیارد تومان (همت) خواهد بود. برای درک بهتر بزرگی هزینه ریالی اجرای این طرح کافی است آن را با دو عدد پیشنهادی بودجه کل کشور و بودجه عمومی دولت در سال ۱۴۰۱ که به ترتیب ۳۶۳۱ و ۱۵۰۵ همت هستند مقایسه کنیم. این در حالی است که به عنوان مثال، سهم مالیات در تأمین مالی بودجه ۱۴۰۰، حدود ۴۰۰ همت است و از این رو اگر تمام مالیات قابل حصول هم صرف تأمین مالی این طرح شود، باز هم کمتر از نیمی از مبلغ مورد نیاز برای اجرای طرح قابل تحقق است!

اما برای تأمین مالی این طرح از طریق نظام مالیاتی، دو پیشنهاد مطرح برای اصلاح نظام مالیاتی عبارتند از: مالیات بر درآمد منفی فریدمن و اعتبار مالیاتی برگشت پذیر اتکینسون. در پیشنهاد اول با فرض یک سطح معین برای درآمد پایه همگانی با اخذ مالیات از درآمدهای بالاتر از این سطح، یارانه یا همان مالیات منفی به افراد با سطح درآمد پایین‌تر از آن سطح درآمد پرداخت می‌شود. در پیشنهاد دوم به افراد با درآمد کمتر از درآمد پایه همگانی، یارانه پرداخت می‌شود و به افراد با درآمد بالای درآمد پایه همگانی به جای پرداخت یارانه از مالیاتی که باید بپردازند به اندازه درآمد پایه همگانی کم می‌شود.

۱. همان‌طور که در اشاره شد، سازمان ملل در سند «اهداف توسعه پایدار» که کشورمان نیز به آن متعهد شده است، خط فقر مفرط را روزانه ۱/۲۵ دلار برای هر فرد برآورد کرده است. در اینجا صرفاً به منظور داشتن برآوردی از منابع دلاری و ریالی لازم برای تأمین مالی طرح، سطح درآمد پایه همگانی روزانه یک دلار برای هر فرد محسوب شده است. اگر به عنوان مثال، درآمد پایه همگانی دو دلار لحاظ شود، کافی است مبلغ به دست آمده را دو برابر کرد.

در ارزیابی این دو شیوه پیشنهادی تأمین مالی می‌توان به چند نکته اشاره کرد. اولاً به عنوان یک ویژگی مثبت و مهم هر دو شیوه می‌توان گفت که چون در اجرای هر دو پیشنهاد، نیازی به پرداخت درآمد پایه همگانی به همه افراد نیست، منابع مالی لازم برای تأمین مالی طرح قابل کاهش هستند. به عنوان مثال اگر سه دهک از افراد جامعه دارای درآمدی بالاتر از «خط فقر» پیشنهادی باشند. در شیوه پیشنهادی اتکینسون، فقط به هفت دهک یارانه پرداخت می‌شود آن هم به این صورت که چون دهک‌هایی از هفت دهک باقیمانده درآمدهایی نزدیک به سطح درآمد پایه همگانی دارند برای رساندن آنان به سطح درآمد پایه پرداخت یارانه کمی لازم است. به هر حال برای تعیین مبلغ دقیق تأمین مالی طرح، لازم است که توزیع درآمد در جامعه تا حد زیادی مشخص باشد.

ثانیاً از سوی دیگر، لازمه انجام چنین اصلاحات اساسی در نظام مالیاتی کشور این است که پایگاه‌های داده‌های مختلف به سازمان مالیاتی کشور متصل شوند تا بتوان میزان درآمد افراد مختلف را با دقت نسبتاً قابل قبولی برآورد کرد که با موانع جدی مواجه است. یکی از موانع مهم این است که طبق برخی تخمین‌ها تا ۴۰ درصد اقتصاد ما زیرزمینی است. وجود گروه‌های ذینفع و ذی‌نفوذ بسیار که از طریق معافیت‌ها و فرارهای مالیاتی، مانع اصلاح نظام مالیاتی می‌شوند از دیگر موانع جدی در مسیر اصلاح نظام مالیاتی هستند. به دلیل وجود چنین مشکلاتی است که معمولاً دولت‌ها در ایران، انگیزه چندانی برای اصلاح نظام مالیاتی ندارند.^۱

ثالثاً حتی با فرض انجام اصلاحات اساسی در نظام مالیاتی، همچنان یک مشکل اساسی اقتصاد ایران که خود نقش مهمی در ایجاد و تداوم مشکلات دیگر دارد. غفلت از پرداختن به رانت‌های عظیم ناشی از یارانه‌های پیدا و پنهان در بخش انرژی است. بنابراین در ادامه به این منبع عمده تأمین مالی طرح پرداخته می‌شود.

۱. البته با انتخابات اخیر و هماهنگ‌تر شدن قوای حاکمیتی، می‌توان امید داشت که شاید انگیزه‌های بیشتری برای انجام این‌گونه اصلاحات، نه تنها در قوه مجریه بلکه در سایر قوا نیز شکل گیرد. یک دلیل عمده عدم انجام چنین اصلاحاتی، در کنار رانت عظیمی که در حال حاضر، نصیب عده‌ای قلیل ولی پر قدرت می‌شود، نگرانی دولت از افزایش مهارناپذیر قیمت‌ها، به‌ویژه پس از حوادث آبان ۹۸ است. بنابراین یک وظیفه اصلی حامیان UBI، حمایت از دولت در جهت افزایش قیمت حامل‌های انرژی است. به این منظور اولاً لازم است عموم افراد از آسیب‌های گسترده تداوم این قیمت‌ها مطلع شوند ثانیاً تلاش شود تا اعتماد بین مردم و حاکمیت برای انجام چنین اصلاحاتی افزایش یابد ثالثاً بخش قابل توجهی مثلاً نیمی از درآمد حاصل از افزایش قیمت حامل‌های انرژی، صرف تأمین کسری بودجه عظیم دولت شود تا به این طریق، این افزایش قیمت‌ها به یک بازی برد-برد برای دولت و مردم تبدیل شود.

۲-۲. منابع حاصل از حذف یارانه‌های پیدا و پنهان انرژی

در مقدمه اشاره شد که وجود منابع عظیم نفت و گاز در کشورمان، تأمین مالی طرح UBI را ممکن می‌سازد. ابتدا به منظور داشتن برآوردی از سقف درآمدهای نفت و گاز کشورمان، به برخی آمارها توجه کنیم. اشاره شد که در سال ۱۳۹۶ که هنوز تحریم‌های اخیر امریکا اعمال نشده بود بیش از ۳ میلیارد بشکه معادل نفت خام یعنی قریب به ۹۹ درصد تولید انرژی اولیه کشور از طریق منابع نفت و گاز تأمین شد. اگر با فرض برداشته شدن تحریم‌ها، طی مثلاً یکی دو سال بتوان به همان تولید سال ۹۶ رسید و با فرض درآمد خالص بشکه‌ای ۵۰ دلار، می‌توان ارزش کل درآمد حاصل از منابع نفت و گاز را ۱۵۰ میلیارد دلار برآورد کرد. گرچه این فقط یک برآورد است که می‌تواند با تغییر میزان تولید یا تغییر قیمت نفت، تغییر کند اما می‌توان از آن به عنوان شاخصی از درآمدهای ارزی نفت و گاز به این صورت استفاده کرد که اگر می‌توانستیم تمام نفت و گاز تولیدی خود را صادر کنیم، چه مقدار درآمد ارزی قابل حصول بود. مزیت این نوع نگاه این است که می‌توانیم برآوردی از هزینه فرصت مصرف داخلی فعلی که شامل انواع ناکارآمدی‌ها در بخش‌های تولیدی و مصرفی و همچنین رانت‌ها و اتلاف‌های فعلی هست داشته باشیم.^۱

حال اگر جمعیت کشور را ۸۵ میلیون نفر در نظر بگیریم بار مالی سالیانه اجرای این طرح با احتساب هر فرد روزانه یک دلار، بالغ بر ۳۱/۰۲۵ میلیارد دلار خواهد شد که حدود یک پنجم مبلغ برآوردی فوق است. البته اگر خط فقر مطلق پیشنهادی بانک جهانی را که معادل روزانه ۱/۲۵ دلار برای هر فرد است، مبنای محاسبه قرار دهیم، بار مالی سالیانه اجرای طرح بالغ بر ۳۹ میلیارد دلار خواهد شد که حدود ۲۶ درصد ۱۵۰ میلیارد دلار خواهد بود. با دو برابر کردن مبلغ درآمد پایه همگانی یعنی پرداخت روزانه ۲٫۵ دلار به هر فرد، اندکی بیش از نصف ۱۵۰ میلیارد دلار برای تأمین مالی این طرح کافی است. با احتساب قیمت دلار ۳۰۰۰۰ تومان و پرداخت روزانه ۲/۵ دلار به هر فرد، مبلغ درآمد پایه همگانی که ماهیانه به هر فرد تعلق خواهد گرفت، معادل ۲۲۵۰۰۰۰ تومان و برای یک خانواده ۴ نفری، ماهیانه معادل ۹۰۰۰۰۰۰ تومان است که در شرایط فعلی مبلغ کاملاً قابل ملاحظه‌ای است.

۱. براساس نامه‌ای که ۴۰ محقق جوان کشور در بهمن‌ماه ۱۳۹۷ منتشر کردند، میزان یارانه پنهان در قیمت حامل‌های انرژی بین ۶۰۰ تا ۹۰۰ هزار میلیارد تومان در سال برآورد شده بود.

اما بلافاصله انتقاد می‌شود که کسب ۱۵۰ میلیارد دلار درآمد ارزی سالیانه فقط در صورت فروش کل تولید نفت و گاز در خارج امکان‌پذیر است در حالی که بخش عمده این تولید در داخل مصرف می‌شود و بنابراین ۱۵۰ میلیارد دلار درآمد ارزی سالیانه صرفاً یک وهم است. در پاسخ باید گفت ایده این است که انرژی مصرفی داخلی نیز باید به قیمت جهانی فروخته شود تا بتوان چنین درآمدی را کسب کرد.

این افزایش قیمت حامل‌های انرژی باید به صورت تدریجی و در یک بازه زمانی مثلاً ۵ تا ۱۰ ساله صورت گیرد تا هم تولیدکنندگان و هم مصرف‌کنندگان فرصت داشته باشند تا تعدیلات لازم را در الگوی تولید و مصرف خود، اعمال کنند. اما آیا چنین تعدیلی حتی در یک بازه زمانی ۱۰ ساله، ممکن است؟ در پاسخ به این پرسش مهاجری (۱۳۹۳) با استناد به سه نوع امکان‌پذیری فنی، امکان‌پذیری اقتصادی و امکان‌پذیری مالی یا بازاری مطرح شده توسط استیونس^۱، چنین نتیجه می‌گیرد: «اقتصاد انرژی، از مصادیق شکست بازار است بدین معنا که به تنهایی با افزایش قیمت، نمی‌توان تغییر محسوسی در مصرف و بهبود کارایی انرژی متصور بود و ضرورت دارد که به صورت توأمان از طیف وسیعی از ابزارهای غیرقیمتی نیز استفاده شود. تجربه فاز نخست از قانون هدفمند کردن یارانه‌ها نیز بر این مدعا صحه می‌گذارد زیرا به رغم افزایش قابل ملاحظه قیمت حامل‌های انرژی، تغییر محسوسی در مصرف آنها رخ نداد.»

۳-۲. تجمیع بخشی از کمک‌های فعلی

گرچه طبق برآوردهای قسمت قبل، تأمین مالی طرح درآمد پایه همگانی در حد روزانه تا ۵ دلار برای هر فرد، از طریق درآمدهای منابع هیدروکربوری ممکن است اما منابع مالی دیگری نیز برای تأمین مالی طرح وجود دارند. یکی از این منابع، تجمیع حداقل بخشی از کمک‌های حمایتی فعلی است. البته اقلامی از قبیل مبلغ ۴۵۵۰۰ تومان قانون هدفمندی یارانه‌ها و همچنین یارانه معیشتی که مستقیماً از طریق درآمدهای منابع هیدروکربوری تأمین مالی می‌شوند، منع جدیدی محسوب نمی‌شوند اما اقلامی از قبیل بیمه بیکاری، کمک‌های کمیته امداد، سازمان بهزیستی از جمله منابعی هستند که برای تجمیع قابل پیشنهاد هستند. گرچه ممکن است مجموع این منابع رقم قابل توجهی نباشند اما یک جنبه

1. Stevens

غیرمستقیم تجمیع چنین کمک‌هایی، کاهش قابل توجه در هزینه‌های دیوانسالاری ناشی از چنین تجمیعی است.

یکی دیگر از منابع برای تأمین مالی طرح، ارز ۴۲۰۰ تومانی تخصیص یافته برای تأمین کالاهای اساسی است که به اعتقاد بسیاری از اقتصاددانان، یکی از سیاست‌هایی است که از طریق ایجاد رانت برای عده‌ای فسادهای زیادی به دنبال داشته است. حذف این رانت و فروش این منابع ارزی در بازار آزاد و واریز منابع ریالی به یک صندوق می‌تواند بخش قابل توجهی از درآمد پایه همگانی را تأمین مالی کند. به منظور ایجاد شفافیت بیشتر، می‌توان کلیه منابع مالی حاصل از افزایش قیمت حامل‌های انرژی، فروش ارز ۴۲۰۰ تومانی و غیره، همچنین مصارف آن را که صرفاً پرداخت بابت درآمد پایه همگانی است، در یک صندوق به طور لحظه‌ای و شفاف در معرض دید همگان قرار داد. یکی از این ویژگی‌های مهم چنین صندوقی این است که می‌توان از آن به منزله یکی از روش‌های مؤثر مدیریت تقاضا استفاده کرد. به تدریج که موجودی این صندوق از طریق تزریق منابع مختلف افزایش می‌یابد، می‌توان تقاضای کل اقتصاد را با افزایش تدریجی درآمد پایه همگانی مدیریت کرد تا مانع از شکل‌گیری تورم‌های بالا شود.

۴-۲. منابع صندوق توسعه ملی

منابع صندوق توسعه ملی یکی دیگر از منابعی است که می‌تواند برای تأمین مالی طرح استفاده شود. از چنین استفاده‌ای می‌توان بر مبنای اساسنامه صندوق دفاع کرد. در ابتدای اساسنامه چنین آمده است:

ماده (۱۶) قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور

«صندوق توسعه ملی که در این ماده صندوق نامیده می‌شود با هدف تبدیل بخشی از عواید ناشی از فروش نفت و گاز و میعانات گازی و فرآورده‌های نفتی به ثروت‌های ماندگار، مولد و سرمایه‌های زاینده اقتصادی و نیز حفظ سهم نسل‌های آینده از منابع نفت و گاز و فرآورده‌های نفتی تشکیل می‌شود.»

در مورد این ماده چند نکته قابل ذکر است. اولاً همان‌طور که مکرراً اشاره شد، با اجرای UBI از طریق واگذاری ثروت منابع طبیعی به تمامی افراد کشور و هزینه کرد آن توسط خانوارها برای سرمایه‌گذاری در تغذیه، آموزش و بهداشت خود و فرزندان‌شان که

مؤلفه‌های سازنده سرمایه انسانی هستند به نحوی مؤثر می‌توان به هدف تصریح شده در صندوق دست یافت. این نوع سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی به نحوی مؤثر به «تبدیل بخشی از عواید ناشی از فروش نفت و گاز و میعانات گازی و فرآورده‌های نفتی به ثروت‌های ماندگار، مولد و سرمایه‌های زاینده اقتصادی و نیز حفظ سهم نسل‌های آینده از منابع نفت و گاز و فرآورده‌های نفتی» منجر خواهد شد.

ثانیاً صندوق توسعه ملی به بهترین وجه در صورتی کاملاً «ملی» خواهد شد که منابع آن به طور مساوی در اختیار تمام افراد سازنده «ملت» قرار گیرند در حالی که این منابع در حال حاضر در اختیار برخی بنگاه‌ها و نه همه بنگاه‌ها قرار می‌گیرند که بسیار مستعد رانت‌پروری و فسادزایی است. روش کاراتر برای حمایت از بنگاه‌ها این است که با در اختیار قرار دادن «عواید ناشی از فروش نفت و گاز و میعانات گازی و فرآورده‌های نفتی» که متعلق به همه ایرانیان است، بنگاه‌ها تلاش کنند تا با ارتقای کیفیت و کاهش قیمت، درآمدی که در اختیار مردم است را به سمت خود جلب کنند.

ثالثاً با این نگاه به هدف و سازوکار نیل به هدف می‌توان «صندوق توسعه ملی» و «سازمان هدفمندی یارانه‌ها» را در هم ادغام کرده و به این طریق با کاهش هزینه‌های دیوانسالاری، یک «صندوق درآمد پایه همگانی» را تشکیل داد تا به این طریق کلیه منابع لازم برای اجرای طرح در چنین صندوقی تجمیع شوند.

۲-۵. منابع حاصل از فروش شرکت‌های دولتی

درآمد حاصل از فروش سهام شرکت‌های دولتی در بورس یا فروش آنها از طریق مزایده‌های شفاف، یکی دیگر از منابع برای تأمین مالی UBI است. البته با فروش این شرکت‌ها، بخشی از درآمد حاصل می‌تواند صرف بازخرید کارمندان دولت شود تا از این طریق یکی از علل عمده کسری بودجه و تورم که همان سهم بالای هزینه‌های حقوق و دستمزد در بودجه دولت است، تا حد زیادی برطرف شود.

۳. رابطه اجرای طرح درآمد پایه همگانی با رشد اقتصادی

در این بخش به بررسی این مسئله می‌پردازیم که اجرای یک طرح UBI از طریق کدامین سازوکارها می‌تواند به تحقق یک رشد اقتصادی بالا و پایدار کمک کند. به این منظور

لازم است ابتدا مروری بر آخرین وضعیت متغیرهای کلان اقتصادی کشور داشته باشیم. همچنین بررسی می‌شود که چگونه طی یک چرخه سعد از یک سو، یک «نهاد درآمد پایه همگانی» علاوه بر ریشه‌کنی فقر، می‌تواند به رشد اقتصادی بالا و پایدار منجر شود و از سوی دیگر، چگونه رشد اقتصادی حاصل می‌تواند به افزایش مستمر مبلغ UBI برای نسل فعلی و نسل‌های بعدی منجر شود.

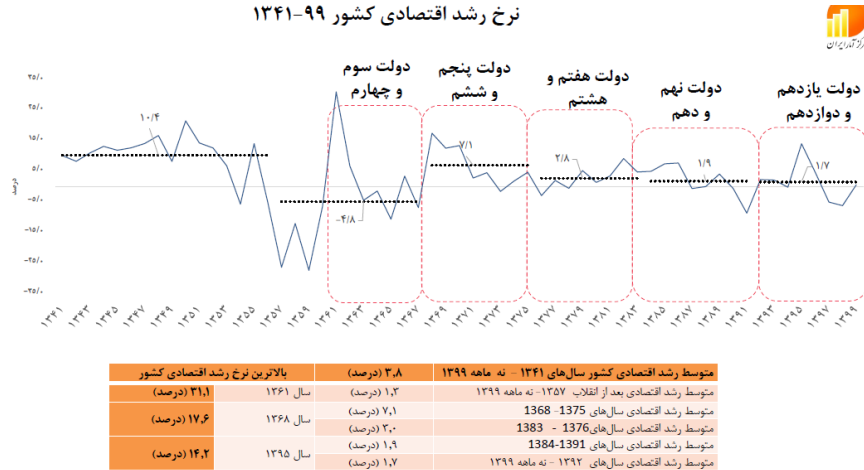
۱-۳. مروری بر آخرین وضعیت متغیرهای کلان اقتصادی کشور

گرچه برای مرور وضعیت متغیرهای کلان اقتصادی کشور، منابع مختلفی وجود دارد، در این مطالعه بر دو منبع متمرکز می‌شویم. یکی گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس با عنوان «تصویری از وضعیت اقتصادی کشور» که در خردادماه ۱۴۰۰ منتشر شد و دیگری گزارش مرکز آمار ایران با عنوان «گزارش وضعیت شاخص‌های کلان اقتصادی کشور» که آن هم در خردادماه ۱۴۰۰ منتشر شد. علاوه بر ویژگی نسبتاً به هنگام بودن این دو گزارش، ویژگی مهم دیگر این دو گزارش این است که اولی توسط قوه مقننه و دومی توسط قوه مجریه منتشر شده است و از این رو بررسی تطبیقی این دو می‌تواند به درک بهتر آخرین وضعیت متغیرهای کلان اقتصادی کمک کند البته در مواردی، منبع گزارش مرکز پژوهش‌ها، مرکز آمار و در موارد دیگر، گزارش‌هایی بوده است که توسط خود مرکز پژوهش‌ها یا کارشناسان مستقل تهیه شده‌اند.

در یک مقایسه اجمالی بین این دو گزارش می‌توان گفت در حالی که گزارش ۵۵ صفحه‌ای مرکز آمار در مقایسه با گزارش ۴۵ صفحه‌ای مجلس، حاوی داده‌های بیشتری در مورد تولید به تفکیک بخش‌های اقتصادی مختلف است گزارش مجلس هم حاوی توضیحات بیشتر در مورد متغیرهای مختلف و هم حاوی اطلاعاتی از قبیل نوسانات بازار ارز و تصمیمات سیاستگذار، روند زمانی مهمترین رویدادهای تحریمی کشور، تحریم‌های بین‌المللی، درآمد سرانه، وضعیت محیط کسب و کار، تجارت خارجی و وضعیت بازارهای مالی است که گزارش مرکز آمار فاقد آن‌هاست.

اگر ابتدا به مهم‌ترین متغیر کلان اقتصادی یعنی رشد اقتصادی بپردازیم، در نمودار (۱)، نرخ رشد اقتصادی از سال ۱۳۴۱ تا نه ماهه سال ۱۳۹۹ آمده است. همان‌طور که دیده می‌شود، متوسط رشد اقتصادی طی قریب به ۶ دهه، ۳/۸ درصد بوده است.

نمودار ۱. نرخ رشد اقتصادی کشور در دوره ۱۳۹۹-۱۳۴۱
نرخ رشد اقتصادی کشور ۱۳۴۱-۹۹



منبع: مرکز آمار ایران

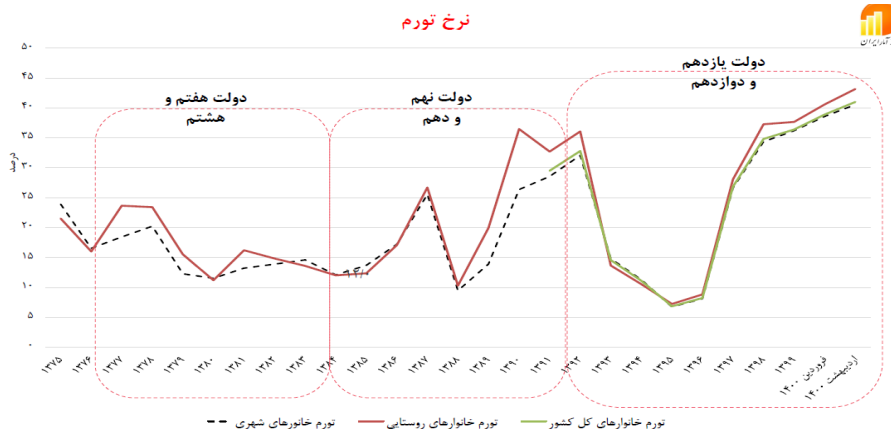
در گزارش مجلس آمده است: «در حالی که نرخ رشد اقتصادی هدف برنامه‌های پنجم و ششم توسعه ۸ درصد تعیین شده است، متوسط رشد اقتصادی کشور از سال ۱۳۹۱ تا سال ۱۳۹۸ نزدیک به صفر درصد بوده است. مهم‌تر از متوسط رشد اقتصادی پایین کشور در سال‌های اخیر، پرنوسان بودن رشد بوده است که بین منفی ۸/۳ تا مثبت ۱۴ درصد در نوسان بوده است.» درآمد سرانه کشور از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۸ کاهشی ۳۴ درصدی داشته است. در واقع علی‌رغم افزایش درآمد اسمی خانوارها، قدرت خرید هر فرد ایرانی نسبت به سال ۱۳۹۰ حدود یک سوم کاهش یافته است. در صورت تحقق رشد اقتصادی ۸ درصدی از سال ۱۳۹۹ به بعد، حداقل به ۶ سال زمان نیاز خواهد بود تا به سطح درآمد سرانه سال ۱۳۹۰ بازگردیم.

در مورد تورم نیز در گزارش مجلس آمده است: «متوسط نرخ تورم بلندمدت اقتصاد ایران نزدیک به ۲۰ درصد بوده است. در حالی که تقریباً همه کشورهای دنیا توانسته‌اند معضل نرخ تورم را حل کرده و متوسط نرخ تورم در سال ۲۰۱۸ در دنیا، ۲/۴ درصد بود، ایران پس از ونزوئلا، زیمبابوه و آرژانتین در رتبه چهارم جهان قرار دارد.» در حالی که گزارش مجلس فقط در یک صفحه، متوسط تورم بلندمدت و نرخ‌های تورم نقطه به نقطه در دوره زمانی ۱۳۷۰-۱۳۹۹ ذکر شده است، در گزارش مرکز آمار، داده‌های مختلفی در مورد متوسط تورم در دولت‌های مختلف، نرخ تورم خانوارهای شهری و روستایی به

گذار از رانت‌های نفت و گاز دولتی به درآمد پایه همگانی و ... | سیروس امیدوار | ۵۵

تفکیک، نرخ تورم در دو دهک بالا و پائین، نرخ تورم شاخص کل واردات و صادرات و نرخ تورم تولیدکننده، آمده است. در نمودار (۲) نرخ تورم در دولت‌های هفتم تا دوازدهم در کل کشور و همچنین به تفکیک شهر و روستا آمده است.

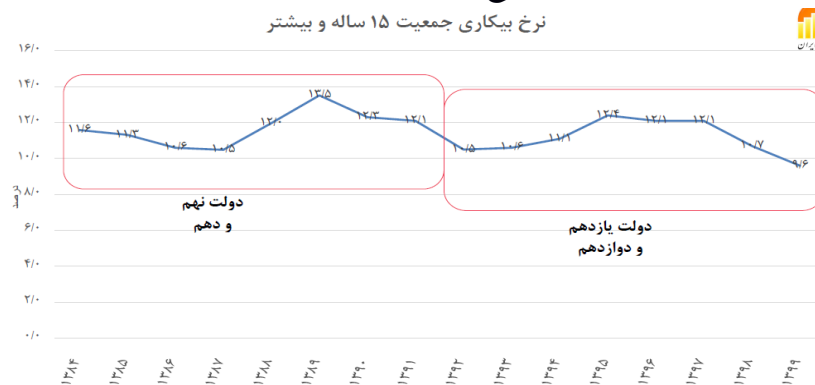
نمودار ۲. نرخ تورم در دولت‌های هفتم تا دوازدهم کل کشور به تفکیک شهر و روستا



منبع: مرکز آمار ایران

در گزارش مجلس، بدون اشاره به نرخ بیکاری در دوره بلندمدت، فقط نرخ بیکاری در زمستان ۹۸ و ۹۹ در استان‌های مختلف با هم مقایسه شده‌اند در حالی که در گزارش مرکز آمار، نرخ بیکاری در دولت‌های نهم تا دوازدهم آمده است. نمودار (۳) نرخ بیکاری جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر را در این دوره نشان می‌دهد.

نمودار ۳. نرخ بیکاری جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر



منبع: مرکز آمار ایران

البته در هر دو گزارش، علاوه بر داده‌های مربوط به سه متغیر اصلی رشد، تورم و بیکاری، داده‌های دیگری نیز آمده است که در این میان، داده‌های مربوط به فقر و توزیع درآمد نیز مستقیماً با پژوهش ما در ارتباط هستند. در گزارش مجلس در مورد فقر مطلق چنین آمده است: «فقر مطلق را می‌توان ناتوانی در کسب حداقل استاندارد زندگی تعریف کرد. در واقع فقر مطلق عدم دسترسی به حداقل‌های معیشت در جامعه را بررسی کرده که با توجه به تفاوت هزینه‌های زندگی در مناطق مختلف کشور متفاوت می‌باشد. نرخ تورم بالا در سال‌های اخیر منجر به رشد قابل توجه خط فقر در شهر تهران و سایر نقاط کشور شده است و شواهد موجود نشان از روند فزاینده این متغیر در سال‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ دارد». همچنین در مورد ضریب جینی که رایج‌ترین شاخص سنجش توزیع درآمد است نیز آمده است: «روند صعودی ضریب جینی و نسبت ده درصد ثروتمندترین به ده درصد فقیرترین از سال ۱۳۹۲ نشان‌دهنده افزایش قابل توجه نابرابری و شکاف اجتماعی در نتیجه رشد اقتصادی منفی و تورم بالای اقتصاد طی این سال‌ها بوده است. همچنین در این گزارش، در کنار نمودارهایی در مورد تحولات هزینه خانوارهای فقیرتر، نرخ تورم بالاتر خوراکی‌ها و سهم بالاتر خوراکی‌ها در سبد هزینه خانوارهای فقیرتر، نرخ تورم بالاتر خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها در سال‌های اخیر، بیانگر بدتر شدن وضعیت معیشتی خانوارهای با درآمد پایین‌تر نسبت به سایر خانوارها می‌باشد».

با این تصویر اجمالی در مورد آخرین وضعیت متغیرهای کلان اقتصادی کشور، در ادامه سازوکارهای تأثیر اجرای یک طرح UBI بر رشد اقتصادی را بررسی می‌کنیم.

۲-۳. بررسی تأثیر اجرای یک طرح UBI بر رشد اقتصادی

در مورد تأثیر اجرای چنین طرحی بر رشد اقتصادی، می‌توان سازوکارهای زیر را در نظر گرفت:

۱) یکی از عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی، میزان رقابتی بودن یک اقتصاد است. طبق شاخص‌های مختلف، اقتصاد ما از اقتصادهای غیررقابتی محسوب می‌شود و حرکت به سمت فضای رقابتی می‌تواند به افزایش تولید منجر شود. این حرکت حداقل به دو طریق قابل حصول است، یکی آزادسازی تدریجی قیمت‌ها و دیگری کاهش فعالیت‌های مستقیم دولت. همان‌طور که بحث شد، یکی از ضروریات اجرای این طرح، آزادسازی تدریجی

قیمت حامل‌های انرژی و قیمت محصولات است. همچنین واگذاری بخش عمده‌ای از سهام شرکت‌های دولتی در بورس و بازخرید بسیاری از کارکنان دولت از گام‌های مکمل این طرح محسوب می‌شوند که همگی در راستای رقابتی‌تر شدن فضای اقتصادی و به دنبال آن، رشد اقتصادی است.

۲) طبق داده‌های بانک جهانی، در سال‌های اخیر، نسبت مالیات به GDP در ایران حدوداً ۷/۵ درصد یعنی تقریباً نصف متوسط جهانی بوده است در حالی که نسبت مخارج دولت به GDP حدود ۲۲/۵ درصد بوده است یعنی فقط یک سوم مخارج دولت از طریق مالیات تأمین شده‌اند. فرار مالیاتی نه فقط در بخش غیررسمی بلکه در بخش رسمی نیز یکی از علل عمده پایین بودن نسبت مالیات به GDP در ایران است که یکی از علل عمده آن این است که بسیاری از مردم بر این باورند که چرا باید به دولتی که این همه منابع نفت و گاز را در اختیار دارد، مالیات هم پرداخت کرد، مضافاً این که دولت‌هایی که به واسطه تملک این منابع طی بیش از یک قرن، بشدت متورم شده‌اند، از کارایی لازم برای ارائه خدمات مختلف برخوردار نیستند. اجرای UBI از طریق توزیع ثروت منابع طبیعی، انگیزه بیشتری هم در مردم برای پرداخت مالیات و هم در دولت برای اخذ مالیات ایجاد خواهد شد. مضافاً این که با کوچک شدن دولت، کارایی دولت در ارائه خدمات افزایش خواهد یافت.

۳) با اجرای این طرح می‌توان دو اقدام حذف تدریجی قانون حداقل دستمزد و بیمه بیکاری را در دستور کار قرار داد زیرا با اجرای این طرح، این دو سیاست حمایتی دیگر چندان قابل دفاع نیستند و با کنار گذاشتن این سیاست و کاهش هزینه‌های تولید، انگیزه برای فعالیت‌های مولد افزایش خواهد یافت که البته به افزایش درآمدهای مالیاتی دولت نیز منجر خواهد شد.

۴) هزینه‌های اداری اجرای UBI در مقایسه با طرح‌های حمایتی گزینشی کمتر است بنابراین اجرای این طرح از مسیر کاهش کسری بودجه می‌تواند به کاهش تورم منجر شود و می‌دانیم که کاهش تورم یک از شرایط لازم برای حرکت به سمت فعالیت‌های مولد در اقتصاد ایران است زیرا باعث کاهش فعالیت‌های بازتوزیعی غیر مولد خواهد شد. همچنین تجمع انواع یارانه‌های فعلی در قالب طرح UBI، نیز می‌تواند به کاهش هزینه‌های اداری و نهایتاً رشد تولید منجر شود.

۴. جمع‌بندی و پیشنهادی برای مراحل اجرایی طرح

در این بخش پایانی ابتدا یک جمع‌بندی از مقاله ارائه می‌شود و در ادامه به طور مختصر به پیشنهادی برای مراحل اجرای طرح اشاره می‌شود. در جمع‌بندی می‌توان نتایج عمده تحقیق را چنین بیان کرد:

(۱) بر مبنای آنچه که در مورد چند نظریه عدالت رایج بحث شد، اساسی‌ترین دلیل دفاع از اجرای یک طرح UBI این است که برخورداری از درآمد پایه همگانی، یک حق انسانی اساسی است. بر این اساس، همچون سایر طرح‌های حمایتی‌گزینه‌ی رایج، تأمین مالی منابع لازم برای اجرای این طرح نیز، از وظایف اصلی هر دولتی محسوب می‌شود. در ایران برخوردار از منابع طبیعی نفت و گاز و مبتنی بر حق مالکیت مساوی همه ایرانیان بر ثروت و درآمد منابع طبیعی کشورشان، یک منبع عمده تأمین مالی این طرح توزیع مساوی ثروت و درآمد این منابع بین همه ایرانیان است.

(۲) این طرح می‌تواند از حمایت اجتماعی گسترده‌ای برخوردار شود، زیرا بدون هیچ‌گونه تمایزی می‌تواند تمامی ایرانیان را از یک درآمد پایه همگانی مساوی برخوردار سازد.

(۳) به لحاظ اجرایی، نسبت به طرح‌های حمایتی‌گزینه‌ی که مستلزم تفکیک افراد جامعه به دو گروه مستحق و غیر مستحق بوده و از این بابت دچار ضعف‌های جدی هستند، کارا تر و عادلانه‌تر است.

(۴) به کمک این طرح می‌توان با ایجاد یک چتر حمایتی فراگیر برای همه ایرانیان، زمینه مناسبی برای انجام بسیاری از اصلاحات بعدی لازم در اقتصاد، به‌ویژه کاهش مداخلات قیمتی دولت، فراهم کرد.

(۵) با خارج شدن تدریجی درآمد منابع هیدروکربوری از دست دولت، زمینه برای کوچک شدن دولت فراهم خواهد شد.

(۶) با کوچک شدن دولت، زمینه برای فعالیت بخش خصوصی مولد فراهم‌تر خواهد شد.

(۷) گرچه ممکن است در ابتدای اجرای طرح، شاهد تغییر محسوسی در رفتار کاری افراد نباشیم ولی با تغییر قاعده بازی به سمت گسترش فعالیت‌های مولد بخش خصوصی، شاهد تغییر رفتار کاری افراد خواهیم بود.

۸) با توزیع درآمدهای نفتی بین مردم، دولت برای کسب درآمدهای مالیاتی انگیزه بیشتری خواهد داشت که خود زمینه مساعدتری برای پاسخگویی دولت فراهم خواهد کرد.

۹) طبق این طرح می‌توان انواع یارانه‌هایی را که اکنون به صورت ناکارا توزیع می‌شوند، به صورت یکجا جمع کرد.

۱۰) با کوچک شدن دولت، امکان کاهش کسری بودجه و به دنبال آن کاهش تورم در بلندمدت فراهم خواهد شد.

۱-۴. پیشنهادی برای مراحل اجرایی طرح

در مورد مراحل اجرایی یک طرح UBI و اثرات آن بر رشد اقتصادی و بالعکس می‌توان گفت اگر بپذیریم که برای نیل به رشد اقتصادی بالا و پایدار، باید از یک ساختار دولتی متورم، تورم‌زا، فسادزا، رانت‌پرور و به طور خلاصه، ناکارا و ناعادلانه به سمت تقویت بخش خصوصی کارا گذر کرد بلافاصله این پرسش مهم مطرح می‌شود که نقطه شروع مناسب برای چنین گذاری کجاست؟ گرچه نقاط شروع مختلفی قابل تصور است، به نظر می‌رسد اگر خواهان افزایش کارایی هستیم باید خواهان افزایش تدریجی قیمت حامل‌های انرژی باشیم و اگر خواهان عدالت افزونتر هستیم باید خواهان تخصیص بخش بزرگی از درآمد حاصل از این افزایش قیمت در قالب یک طرح UBI باشیم گرچه در شرایط فعلی کسری عظیم بودجه، بخشی قابل توجه از این افزایش درآمد، باید صرف جبران کسری بودجه شود. تقسیم برابر افزایش درآمد حاصل بین UBI و کسری بودجه یک امکان قابل قبول است.

در یک برآورد اولیه اگر مصرف روزانه بنزین را ۸۵ میلیون لیتر و متوسط قیمت بنزین سهمیه‌ای و آزاد را لیتری ۲۰۰۰ تومان فرض کنیم، با حذف بنزین سهمیه‌ای فعلی به خودروها و افزایش قیمت به لیتری ۳۰۰۰ تومان، به ازای هر لیتر ۱۰۰۰ تومان به درآمد دولت اضافه خواهد شد که اگر بین تأمین کسری بودجه و UBI به طور مساوی تقسیم شود به هر فرد از جمعیت ۸۵ میلیونی کشور، ماهیانه ۱۵۰۰۰ تومان اضافه درآمد تعلق خواهد گرفت. با افزایش تدریجی قیمت بنزین و البته سایر حامل‌های انرژی که جانشین نزدیک‌یکدیگرند، می‌توان بتدریج هم کسری بودجه را کاهش داد و هم مبلغ UBI را افزایش داد.

به همین نحو می‌توان قیمت دلار کالاهای اساسی را از ۴۲۰۰ تومان به نه تنها ۲۳۰۰۰ تومان پیشنهادی دولت در لایحه بودجه بلکه مثلاً به ۳۰۰۰۰ تومان بازار آزاد نیز افزایش داد، به شرطی که مجدداً درآمد عظیم حاصل از اجرای این سیاست را نیز بین UBI و کسری بودجه، به طور مساوی تقسیم کرد زیرا اگر پیشنهاد دولت اجرا شود، همچنان گرفتار آفات نظام ارز چند نرخ خواهیم ماند. مجدداً در یک برآورد اولیه، اگر فرض کنیم که میزان ارز سالیانه تخصیص یافته به کالاهای اساسی، ۸ میلیارد دلار و درآمد اضافی دولت بابت افزایش قیمت دلار، ۲۵۰۰۰ تومان به ازای هر دلار باشد، درآمد کل ناشی از این اصلاح سیاستی، ۲۰۰ هزار میلیارد تومان (۲۰۰ همت) خواهد شد که اگر به طور برابر بین UBI و کسری بودجه تقسیم شود هم بخش زیادی از کسری بودجه را تأمین خواهد کرد، هم سالیانه ۱۰۰ همت بین مردم توزیع خواهد شد که با فرض جمعیت ۸۵ میلیون نفر، تقریباً معادل صد هزار تومان در ماه برای هر ایرانی خواهد بود.

توجه کنیم که اگر بخش عمده‌ای از کسری بودجه از چنین راه‌هایی تأمین مالی نشود، یا باید از طریق فروش اوراق جبران شود که گرچه می‌تواند در کوتاه‌مدت تا حدی مشکل کسری بودجه را حل کند اما هم به بدهکارتر شدن بلندمدت دولت منجر شود و هم از آن مهم‌تر، رانت، فساد، اسراف، اتلاف و قاچاق و به طور خلاصه ناکارایی و بی‌عدالتی عظیم ناشی از قیمت پایین حامل‌های انرژی همچنان باقی خواهد ماند البته راه دیگری هم برای تأمین مالی کسری بودجه باقی می‌ماند که همان «خلق پول» است که آثار مخرب آن بر «خلق بی‌پول» اظهر من الشمس است.

در هر صورت شفاف‌تر این است که تمامی درآمدهای حاصل در صندوقی به نام صندوق درآمد پایه همگانی واریز شوند تا منابع صندوق به تدریج در قالب درآمد پایه جزیی به طور مساوی و همگانی توزیع شود. انتظار معقول این است که به دلیل کاهش رانت، فساد، قاچاق، اتلاف و اسراف، درآمد خالص افراد افزایش یابد. این همان تجمیع یارانه‌های فعلی در قالب یک طرح درآمد پایه همگانی است. یک ویژگی مهم این طرح این است که می‌توان در حین اجرای طرح، آن را ارزیابی کرد.

در ادامه با افزایش تدریجی قیمت حامل‌های انرژی تا رسیدن آنها به سطح قیمت‌های منطقه‌ای، طی یک بازه زمانی ۵ تا ۱۰ ساله، درآمدهای حاصل به این صندوق واریز خواهند شد. به طور همزمان و با رفع تحریم‌های مالی و نفتی، درآمدهای ارزی به دست

آمده در بازار ارز نیمایی نیز به تدریج به فروش رفته، بخشی از درآمدهای ریالی حاصل همین صندوق واریز شوند. به پشتوانه چنین درآمد پایه‌ای می‌توان در بودجه سال بعد، نه تنها درآمد کارکنان را حتی یک ریال هم افزایش نداد بلکه می‌توان با برداشتن قانون حداقل دستمزد، یکی از چالش‌های اصلی بین کارگران و کارفرمایان را در بخش خصوصی مرتفع کرد، همان طور که در ادامه اجرای طرح می‌توان بیمه بیکاری را در نیز در قالب این طرح تجمیع کرد.

روشن است که هم افزایش مستقیم قیمت حامل‌های انرژی و هم آثار غیرمستقیم آنها بر کالاها و خدمات، به معنای بروز تورم حداقل در کوتاه‌مدت خواهد بود اما در مورد این تورم، سه نکته مهم قابل ذکر است. اولاً برای اجرای این طرح، برخلاف قانون هدفمندی یارانه‌ها که بسیاری آن را منشاء بخشی از تورم بالای کشور می‌دانند، هیچ نیازی به خلق نقدینگی و تورم ناشی از آن نیست زیرا تمام پرداخت‌های این طرح باید براساس موجودی صندوق باشد و نه بیشتر از آن یعنی برخلاف قانون هدفمندی یارانه‌ها، از ابتدا مبلغ مشخصی به عنوان درآمد پایه همگانی تعیین نمی‌شود. بنابراین انتظار می‌رود که چون از این طریق، حجم نقدینگی زیاد نمی‌شود، با تغییر قیمت‌های نسبی، قیمت برخی محصولات دیگر کاهش یابد. ثانیاً گرچه به موازات افزایش قیمت‌ها، قدرت خرید افراد نیز با دریافت درآمد پایه همگانی افزایش می‌یابد اما پرسش مهم این است که در کل، درآمد حقیقی افراد افزایش می‌یابد یا کاهش؟ به عبارت دیگر، درصد افزایش درآمد اسمی بیشتر خواهد بود یا درصد تورم؟ گرچه پاسخ دقیق به این پرسش احتمالاً مستلزم نوعی شبیه‌سازی است که در تحقیقات دیگر قابل انجام است اما می‌توان گفت چون اجرای این طرح باعث کاهش اتلاف، اسراف، فساد و قاچاق در حوزه انرژی خواهد شد، انتظار بر این است که درآمدها بیش از قیمت‌ها افزایش یابند. ثالثاً با افزایش کارایی تخصیصی ناشی از تخصیص بهتر منابع، می‌توان انتظار داشت که شاهد کاهش هزینه‌های تولید باشیم اما همان‌طور که در استناد به استیونس بیان شد، لازمه کاهش مصرف انرژی، ورود فناوری‌های تولیدی نوین به کشور است که لازمه آن نیز برقراری روابط سیاسی و اقتصادی بدون تنش با کشورهای برخوردار از این فناوری‌هاست. بدون تنش‌زدایی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و بالا بودن انواع ریسک‌های سیاسی و اقتصادی در کشورمان، نه تنها سرمایه‌گذاران خارجی و ایرانیان مقیم خارج، انگیزه چندانی برای سرمایه‌گذاری و ورود فناوری‌های جدید ندارند بلکه بسیاری از سرمایه‌گذاران داخلی نیز، رفتن را بر ماندن ترجیح خواهند داد.

گام بعد کوچک‌سازی دولت این است که با افزایش تدریجی مبلغ درآمد پایه جزئی و حرکت به سمت درآمد پایه همگانی، می‌توان با فروش بخش زیادی از دارایی‌های دولت و از جمله شرکت‌های دولتی، با بخشی از درآمد حاصل، بسیاری از کارکنان دولت را بازخرید کرد و با بخش دیگری از آن، مبلغ درآمد پایه همگانی را افزایش داد و این فرآیند را می‌توان تا رسیدن به یک دولت حداقلی کارا ادامه داد. با کوچک شدن دولت، یکی از علل عمده خلق نقدینگی تورم‌زا یعنی کسری بودجه ناشی از بزرگ بودن دولت رفع خواهد شد که می‌تواند به کاهش تورم منجر شود. از این رو گرچه باور منتقدان طرح قابل قبول است که این طرح به درستی اجرا شود، گرچه در گام نخست تورم‌زا نیست بلکه در گام‌های بعدی می‌تواند تورم‌زدا نیز باشد.

۵. تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Syrous Omidvar



<https://orcid.org/0000-0001-9518-8031>

۶. منابع

تصویری از وضعیت اقتصادی کشور، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، معاونت مطالعات اقتصادی، خردادماه ۱۴۰۰.

سروش، عبدالکریم. (۱۳۶۱). دانش و ارزش. چاپ هشتم. تهران. انتشارات یاران.
شریف‌زاده، محمدجواد و بهرمن، حمیدرضا. (۱۳۹۹). ارزیابی تطبیقی درآمد پایه همگانی در اقتصاد متعارف و تضمین حد معیشت در اقتصاد اسلامی، فصلنامه علمی اقتصاد اسلامی، صفحات ۱۷۱-۲۰۶.

فخیمی، قباد. (۱۳۹۷). سی سال نفت ایران - از ملی شدن نفت تا انقلاب اسلامی. تهران، انتشارات مهراندیش.

گزارش وضعیت شاخص‌های کلان اقتصادی کشور، مرکز آمار ایران، خردادماه ۱۴۰۰.
مهاجری، پریسا. (۱۳۹۳). ضرورت بازنگری و اصلاح قانون هدفمند کردن یارانه‌ها، مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی، مطالعات برنامه و بودجه (گروه بخش عمومی)، شماره مسلسل ۱۳۶۱۳.

References

- Banerjee, Abhijit, Niehaus, Paul, Suri, Tavneet (2019). Universal Basic Income in the Developing World. *Annual Review of Economics*, pp. 961-985
- Moss, Todd (2015). *Oil to Cash: Fighting the Resource Curse through Cash Transfers*. Washington D.C.: Center for Global Development.
- Nozick, R. (1974), *Anarchy, State, and Utopia*, New York: Basic Books.
- Rawls, John (1971). *A Theory of Justice*, Harvard University Press, Cambridge, MA.
- Van Parijs, P. and Vanderborght, Yannick (2017). *Basic Income: A Radical Proposal for a Free Society and a Sane Economy*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.

استناد به این مقاله: امیدوار، سیروس. (۱۴۰۰). گذار از رانت‌های نفت و گاز دولتی به درآمد پایه همگانی و رشد اقتصادی (یک رویکرد بین‌رشته‌ای)، پژوهشنامه اقتصاد انرژی ایران، ۳۸ (۱۰)، ۱۱-۶۳.



Iranian Energy Economics is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.